سال بیست و هشتم - شماره ۱۱۴۴

نسیم جنوب

www nasimjonoub com

شنبه ۱ شهریور ۱۴۰۴ ۱۲ صفحه

۲۰۰۰ تومان (مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق می‌گیرد)



قصه پارس جنوبی؛ سرشار از ثروت و مردمانی در حسرت

مجتبی گرگوری مطلق

آمار مبهم، وعده‌های تکراری؛ جوانان عسلویه هم‌چنان پشت درهای بسته اشتغال

اطلاعیه مهم کانون وکلای بوشهر:

وکلای دادگستری در سنگر دفاع از حقوق مردم بوشهر

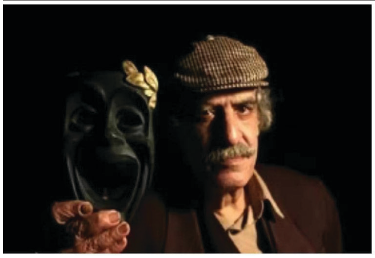
بی‌برقی قابل تحمل است؛ بی‌برنامگی هرگز!

مردم بوشهر این روزها با ناترازی و خاموشی‌های مکرر کنار آمده‌اند، اما چیزی که غیرقابل‌تحمل است، بی‌برنامگی مطلق در مدیریت برق است.
سامانه رسمی «برق من» که قرار است برنامه خاموشی‌ها را اعلام کند، یا به‌روز نمی‌شود یا اطلاعاتش با واقعیت زمین تا آسمان فرق دارد. نتیجه؟ خانواده‌ها، کسبه و حتی بیمارانی که نیاز به تجهیزات برقی دارند، وسط تاریکی و بی‌اطمینانی گرفتار می‌شوند.
خاموشی با برنامه، مردم را خسته نمی‌کند؛ اما بی‌نظمی یعنی تحقیر مستقیم زندگی روزمره مردم.
مسئولان برق منطقه‌ای بوشهر پاسخ بدهند: آیا شأن مردم همین است که هر روز منتظر قطع ناگهانی باشند؟/ فراخبر

ایستگاه یا کوره آتش؟
رانندگان برون‌شهری بوشهر در دل جهنم تابستان!

ورودی بوشهر، جایی که باید ایستگاه تاکسی‌های برون‌شهری باشد، بیشتر به یک میدان متروکه شبیه است. نه سایبان، نه پارکینگ، نه کمترین امکانات رفاهی! خودروهای این قشر زحمتکش، ساعت‌ها زیر آفتاب سوزان تابستان پارک می‌شوند و به کوره‌ای آتشین تبدیل می‌گردند. راننده‌ای که باید با جان و اعصاب سالم مسافر را به مقصد برساند، از همان ابتدای روز در شرایط غیرانسانی خرد می‌شود. آیا شأن رانندگان و مسافران بوشهری همین است؟ شهرداری و راهداری تا کی می‌خواهند چشم بر این بی‌عدالتی ببندند؟
رانندگان نیاز به ایستگاه استاندارد، سایبان و حداقل امکانات انسانی دارند، نه وعده‌های بی‌پایان و عکس‌های تبلیغاتی./ فراخبر

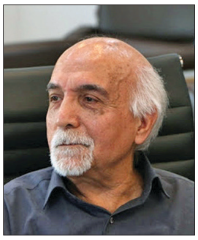
هنرمند پیشکسوت همچنان در آی سی یو



ایرج صغیری، هنرمند پیشکسوت تئاتر که از او به عنوان پدر تئاتر بوشهر یاد می‌شود، هم‌چنان در بخش آی‌سی‌یو بیمارستان بستری است.
به گزارش ایسنا به نقل از روابط‌عمومی موسسه هنرمندان پیشکسوت، ایرج صغیری، بازیگر، نویسنده و کارگردان پیشکسوت تئاتر و عضو موسسه هنرمندان پیشکسوت که یک هفته پیش به دلیل مشکلات ریوی در بخش مراقبت‌های ویژه (ICU) بیمارستان پیوند ابوعلی سینای شیراز بستری شده بود، این روزها با بهبود نسبی حال جسمانی مواجه است، اما هم‌چنان تحت نظر تیم پزشکی در ICU به سر می‌برد.
سیدعباس عظیمی، مدیرعامل موسسه هنرمندان پیشکسوت پس از گفتگو با فرزند استاد صغیری درباره وضعیت او گفت: روند درمان روبه پیشرفت است. با این حال با توجه به شرایط، هم‌چنان حضور در بخش مراقبت‌های ویژه ضروری است.
عظیمی گفت: امیدوارم استاد صغیری به لطف خدا، دعای خیر مردم و تلاش پزشکان و کادر درمان بیمارستان پیوند ابوعلی سینا به زودی با بهبودی کامل مرخص شوند.
هفته گذشته ایرج صغیری که چند روزی در بیمارستان سلمان فارسی بوشهر بستری بود، برای ادامه درمان به شیراز منتقل شد.
این هنرمند در دهه پنجاه با تولید نمایش «قلندرخونه» در معرفی تئاتر و آیین‌های نمایشی بوشهر به ایران نقش بزرگی ایفا کرد.
او متولد اول آذر ۱۳۲۵ در بوشهر، بازیگر، کارگردان، نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس، دارای نشان درجه یک هنری از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و عضو موسسه هنرمندان پیشکسوت است.

جستاری پیرامون علل نوبت‌بندی و افزایش خودسرانه آب مصرفی مردم در شهر بوشهر

آب در بوشهر؛ هم کمیاب، هم گران



حسین حشمتی: اگرچه آب شیرین در همهٔ فصول سال ـ به‌ویژه تابستان ـ به دلایل مختلف، از جمله کمبود منابع استانی، آن‌قدر کمیاب است که جیره‌بندی این مایهٔ حیات را ناگزیر می‌سازد، اما امسال بحران کمبود آب از سال‌های قبل شدیدتر به‌نظر می‌رسد.
به گفتهٔ مدیرعامل آب منطقه‌ای بوشهر، واردات این مایع زندگی‌بخش از استان‌های همسایه اجتناب‌ناپذیر شده است.
با این حال، استان‌های همسایه با توجه به نیازهای داخلی خود، حاضر به انتقال آب به استان دیگری نبودند. اما با درخواست مسئولین استان و پادرمیانی مقامات ارشد در تهران، این امر امکان‌پذیر گردید.
بدیهی است اجرای این تدبیر، موجب گران‌شدن آب وارداتی شده است؛ هرچند مسئولان ذی‌ربط رسماً اعلام نکرده‌اند، اما وقتی قبض‌های پیامکی چندمیلیون تومانی برای یک دورهٔ دوماهه به تلفن همراه مشترکین ارسال می‌شود، آه از نهاد مردم برمی‌خیزد.
این نگارش با هدف بررسی علل تشدید کمبود و گرانی اعلام‌نشدهٔ آب شرب در بوشهر، گزارشی میدانی تهیه کرده که در ادامه می‌خوانید.

روایت مردم از بحران آب

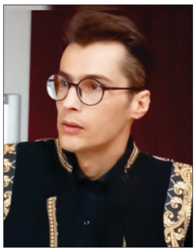
بانو ح.ش، خانه‌دار ساکن بهمنی، می‌گوید: «آب در محلهٔ ما یک‌روز در میان است و برنامهٔ زمان‌بندی آن هم دلبخواهی. یعنی ممکن است صبح بیدار شویم و ببینیم آب قطع است. چون منبع ذخیره نداریم، مجبور می‌شویم به خانهٔ اقوام یا دوستانمان برویم که آن‌ها آب دارند. این کار برای آن‌ها هم دردسرساز است، بنابراین یک تانکر چندصدلیتری کائوچویی با قیمت بالا خریدیم که با احتساب هزینه‌های جانبی، چند میلیون تومان خرج روی دست‌مان گذاشت. تازه بعد



از نصب تانکر، باید نیمه‌شب یا سحر بیدار بمانیم تا آن را پر کنیم. با گرما و شرجی شدید امسال، آب ذخیره با یک بار دوش گرفتن و مصارف روزانه، اوایل شب تمام می‌شود و تا سحرگاه بعدی بی‌آب می‌مانیم.»
آقای ر.ح، کارمند بازنشسته ساکن محلهٔ دواس (و از اقوام نگارنده)، می‌گوید: «ما به جیره‌بندی آب عادت کرده‌ایم، اما گرانی آب‌بها غیرقابل تحمل است. پرداخت آن از توان مالی یک کارمند بازنشسته خارج است. در سری قبل، قبض ما ۷۸۰ هزار تومان آمد. اعتراض کردیم، اما نتیجه‌ای نداشت. این ماه اما ۳۵ هزار تومان آمد؛ خدا خیرشان بدهد، لابد پس از بررسی، رعایت کرده‌اند.»
یکی از آموزگاران شهر که دوست من است، دل‌پرخون‌تر دارد: «اردیبهشت امسال مأمور آب که آمد، گفت کنتور خراب است. بلافاصله پیامکی آمد با مبلغ یک میلیون و ۷۰۰ هزار تومان که پرداخت کردم. بعد یک کنتور نو به قیمت دو میلیون و سیصد هزار تومان خریدم و به ادارهٔ آب اطلاع دادم. بعد از یک ماه، مأمور آمد و نصب کرد. اما باز پیامکی آمد و اخطاریه که باید یک میلیون و سیصد هزار تومان دیگر واریز کنم! بی‌آبی و کندن کنتور، مکافاتی است تا دوباره بیایند و نصب کنند.»
ع.م، همکار سابقم و ساکن سرتل، می‌گوید: «در محلهٔ ما هم آب سهمیه‌بندی و یک‌روز در میان است. اما خانهٔ پدرم که من هم ساکن آن هستم، از قدیم چاه آب دارد. اگرچه غیربهداشتی است، ولی در روزهایی که آب قطع می‌شود، ناچاریم برای شست‌وشوی ظروف و استحمام از آب چاه استفاده کنیم. آب شرب را از بطری‌های آب معدنی می‌گیریم که قیمت آن این ماه‌ها بسیار گران شده است.»
خانم ج.م.ل، ساکن خیابان باهنر، نیز می‌گوید: «محلهٔ ما تقریباً اکثر روزها آب دارد، اما به قیمت خون پدرمان! هر دورهٔ دوماهه کمتر از دو میلیون و ۵۰۰ هزار تومان نمی‌شود. چون این مشکل گریبان‌گیر اکثر محله‌های شهر است، ما اعتراضی نمی‌کنیم.»
این روایت‌ها تنها بخشی از واقعیت تلخ کمبود و گرانی آب در بوشهر است؛ معضلی که به‌نظر می‌رسد اگر چاره‌اندیشی جدی نشود، در سال‌های آینده به بحرانی فراگیرتر بدل خواهد شد.

قصه پارس جنوبی؛ سرشار از ثروت و مردمانی در حسرت

مجتبی گرگوری مطلق



دکتر ابراهیم رضایی، نماینده محترم منطقه دشتستان، سخنان اخیر شما درباره پتروشیمی‌ها و حقوق مردم استان بوشهر، گرچه از نظر محتوا با دغدغه‌های دیرینه ما هم‌سو است، اما این پرسش اصلی مطرح می‌شود: چرا پس از گذشت بیش از یک سال و اندی، لب به سخن گشوده‌اید؟ در این مدت، ده‌ها فعال ورزشی، رسانه‌ای و اجتماعی، بارها با آمار و مستندات همین اعتراضات را مطرح کرده‌ایم.

توقع ما از نمایندگان، صدای بلند بوشهر بود

انتظار از شما و دیگر نمایندگان استان، این بود که از همان ابتدا در صحن علنی مجلس، بی‌هیچ ملاحظه سیاسی، با صدایی رسا و مطالبه‌گرانه فریاد بزنید که حق مردم بوشهر از منابع عظیم نفت، گاز و پتروشیمی نباید پایمال شود.



بوشهر، قلب تپنده اقتصاد انرژی کشور است، اما چرا شما قلب تپنده و صدای رسا و مطالبه‌گر مردم در مجلس نیستید؟ این مسئله تنها به شما محدود نمی‌شود؛ اگر مجموعه نمایندگان استان، مربع وحدت و همدلی واقعی تشکیل دهند، صدایشان به گوش همه خواهد رسید.

ثروت هنگفت و محرومیت آشکار

این‌جا سرزمین پارس جنوبی است، جایی که بزرگ‌ترین میدان گازی جهان می‌تپد. خسته شدیم از بس گفتیم میلیاردها دلار درآمد سالانه کشور از همین خاک حاصل می‌شود، اما بوشهر هم‌چنان با بیکاری جوانان، فرسودگی زیرساخت‌ها، کمبود امکانات درمانی و مهاجرت نیروی متخصص دست و پنجه نرم می‌کند.

در ورزش نیز شرمساریم که بگوییم مشکل تیم‌های بومی ما، فقط با پول رضایت‌نامه دو میلیون دلاری سعید سحرخیزان حل می‌شود؛ پولی که استقلال آن را از همین استان به دست آورده است. اصلاً تهران را رها کنیم، زورمان به آن‌ها نمی‌رسد. تفاوت ما با کرمان در چیست؟ درآمد سالانه کرمان به گردپای بوشهر هم نمی‌رسد، پس این همه تفاوت و تبعیض آشکار از کجا می‌آید؟

از گفتن تا عمل: فرق وکیل با منتقد

دکتر رضایی، بر اساس قانون اساسی، شما و دیگر نمایندگان موظفید به صورت عملی و مستمر از حقوق مردم دفاع کنید. این دفاع فقط با سخن در رسانه‌ها نیست، بلکه باید با ارائه طرح، نطق آتشین، مطالبه جدی از وزرا و استفاده از تمام ظرفیت‌های نظارتی مجلس صورت گیرد. بیان صرف، بدون پیگیری قاطع، چیزی جز آرشیو رسانه‌ای نیست. شما را برگزیدند تا در جایگاه قدرت، همان سخنان را با قاطعیت و صلابت در عالی‌ترین تریبون کشور فریاد بزنید و کاری را پیش ببرید که من و مردم عادی قادر به انجامش نیستیم.

متحد شوید تا نام‌تان در تاریخ بماند

آقایان نمایندگان، عمر شما نیز مانند ما محدود است، اما نام و کارنامه‌تان در حافظه مردم و تاریخ این سرزمین باقی خواهد ماند. مبادا روزی که دفتر خدمت شما بسته شد، مردم به یاد بیاورند که در حساس‌ترین بزنگاه‌ها سکوت کردید.

در خود ساختمان استانداری، افراد ارشد غیربومی اذعان می‌کنند که چنین انشقاق و تفرقه‌ای را در هیچ جای دیگری ندیده‌اند؛ اینکه نمایندگان و مدیران، پیشرفت استان را فدای منافع شخصی و حزبی کنند تا طرف مقابل کارنامه مثبتی نداشته باشد. در حالی که کرمانی‌ها با وجود تفاوت‌های حزبی، برای منافع استان‌شان متحد می‌شوند.

وقت تنگ است. متحد شوید و با اعتراض و طرحی قوی، صریح‌تر و رساتر عمل کنید. امروز زمان آن است که برای «نمردن نام‌تان در تاریخ» و افتخار نسل‌های آینده، اختلافات‌تان را کنار بگذارید و بی‌پروا برای بوشهر بجنگید.

دکتر رضایی، گفتن شما بهتر از نگفتن است، اما زمانی ثمربخش‌تر است که گفتن شما با گفتن امثال من تفاوت کند.

سخن آخر: این ما هستیم که به دیگران می‌گوییم چگونه با ما رفتار کنند. مردم بوشهر، اعتبار نیز مانند احترام، گرفتنی و به دست آوردنی است، نه گذاشتنی و دادنی.

آمار مبهم، وعده‌های تکراری؛ جوانان عسلویه هم‌چنان پشت درهای بسته اشتغال

یوسف مظفری - فرهنگی و فعال رسانه‌ای شهرستان عسلویه

در قلب منطقه‌ای که به پایتخت انرژی ایران شهرت یافته، جوانان بومی عسلویه هم‌چنان سهمی ناچیز از فرصت‌های شغلی دارند و آمارهای ارائه شده از سوی مدیریت اشتغال منطقه ویژه پارس جنوبی، هم‌چنان مبهم، غیرشفاف و به شدت ناکافی است.

اخیراً مدیریت کار و خدمات اشتغال منطقه ویژه پارس اعلام کرده است که طی ۹ ماه گذشته توانسته «۲۰۰ نفر از نیروهای بومی را با مدیریت جهادی و تلاش شبانه روزی» در شرکت‌های مستقر در عسلویه به کار بگمارد.

آماری که در ظاهر برای این مدیریت دستاوردی قابل توجه جلوه می‌کند، اما در عمل پرسش‌های جدی به همراه دارد:

این ۲۰۰ نفر دقیقاً از کدام شهرستان‌ها هستند؟ سهم جوانان عسلویه — میزبان اصلی صنعت — در این آمار چه میزان بوده است؟

چرا هیچ تفکیکی از رشته‌ها، تخصص‌ها و جایگاه‌های شغلی ارائه نمی‌شود؟ آیا قانون ۵۰ درصد استخدام بومیان در صنایع پارس جنوبی رعایت می‌شود؟

بر اساس اعلام مرکز آمار، نرخ بیکاری جوانان در ایران بین ۱۵ تا ۲۰ درصد اعلام می‌شود اما در عسلویه تاکنون هیچ گزارشی در مورد نرخ بیکاری تاکنون گزارش نشده است؛ در سایه این ابهامات، آیا می‌توان به کارگیری تنها ۲۰۰ نفر را، در برابر هزاران فرصت شغلی که صنایع عسلویه ایجاد کرده‌اند، موفقیتی بزرگ دانست؟ یا باید آن را پرده‌ای دانست بر واقعیتی تلخ که سال‌هاست جوانان بومی را از دسترسی به حقوق بدیهی‌شان محروم کرده است؟

از جمله وظایف سازمانی مدیریت کار و خدمات اشتغال منطقه ویژه پارس جنوبی، ساماندهی وضعیت کاریابی و معرفی به کار متقاضیان اشتغال و همچنین بازرسی و نظارت بر اجرای آزمون‌ها و مصاحبه‌های شغلی است. بسیاری از کارجویان مدعی هستند علیرغم قبولی در آزمون‌های استخدامی، به دلیل نظارت ضعیف مدیریت کار با بهانه‌های واهی در مصاحبه‌ها مردود می‌شوند.

یکی از جوانان جویای کار با مدرک تحصیلی کارشناسی در رشته حقوق و چندین سال سابقه کار می‌گوید در عرض یک سالی که جویای کار است اداره کار و خدمات اشتغال تاکنون او را به ۱۹ شرکت معرفی کرده اما در هیچ کدام از این شرکت‌ها استخدام نشده است.

یکی دیگر از جوانان با تخصص در رشته آی تی مدت‌ها جویای کار در تخصص خود بوده اما در نهایت مجبور به اشتغال در حراست می‌شود.

اکنون بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد که مجموعه فرمانداری عسلویه و نماینده مردم در مجلس شورای اسلامی با تشکیل کمیته‌ای ویژه با جدیت بیشتری وارد عمل شوند و این معضل اجتماعی را ریشه کن کنند.

اعمال فشار قانونی و سیاسی بر اداره کار و هم‌چنین نظارت سختگیرانه بر فرآیند استخدام در شرکت‌های مستقر، مطالبه‌ای است که مردم عسلویه سال‌هاست فریاد می‌زنند. شوراهای محلی نیز باید صدای جوانان بیکار این منطقه باشند و اجازه ندهند آمارهای مبهم، جای عدالت و شفافیت را بگیرد.

در دیاری که بار سنگینی از صنعت ایران را بر دوش می‌کشد، اما جوانانش پشت درهای بسته پالایشگاه‌ها به انتظار مانده‌اند، آمارهای مبهم نه امید می‌آفرینند و نه اعتماد. اگر عدالت استخدامی محقق نشود، شکاف اجتماعی و بی‌اعتمادی عمیق‌تر خواهد شد. امروز بیش از هر زمان دیگری باید سهم واقعی جوانان عسلویه از سفره صنعت روشن و شفاف اعلام شود./ بستان نیوز

دور ریز میگو: گنجینه‌ای پنهان برای صنایع دارویی و محصولات سلامت‌محور

مسعود زارع: پژوهشگر علوم دارویی و فارماکوگنوزی



هرساله با شروع فصل صید میگو از دریا و برداشت میگو از استخرهای پرورش میگو، مقدار زیادی از دور ریز میگو (پوسته بخش شکمی و سر و سینه) به وسیله صنایع فرآوری میگو تولید می‌شود. صیادان استان بوشهر سالانه حدود ۱۳۰۰ تن میگو از دریا صید می کنند و حدود ۴۰ هزار تن میگو سهم استخرهای پرورش میگو هست. وجود دور ریز میگو باعث تجمع بوی بد و مشکلات آلودگی محیط زیست می‌شود. این ضایعات ۵۰-۴۵ درصد از کل میگوی استحصالی را شامل می شود و به علت دارا بودن رطوبت بالا، به سرعت فاسد شده و مشکلات زیست محیطی ایجاد می‌کند. تولید ضایعات میگو طبق گزارش فائو سالانه در دنیا ۳٫۸ میلیون تن بر آورد می شود. امروزه نیازهای روز افزون جامعه بشری در کنار پیشرفت برق آسای شاخه های مختلف در صنایع دارویی، سبب شده است تا آن‌چه از نظر بعضی به عنوان زباله های متعفن در کارگاه‌های عمل‌آوری و باعث آلودگی محیط زیست شناخته می‌شود، اکنون یکی از ارکان توسعه صنایع دارویی، پزشکی و بهداشتی محسوب می گردد. در این مقاله، ترکیبات زیست‌فعالی که دارای خواص دارویی و پزشکی هستند و از دور ریز میگو استخراج می‌شوند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. هم‌چنین، به ظرفیت این ترکیبات دارویی در ایجاد ارزش افزوده از طریق بهره‌برداری در صنایع دارویی، بهداشتی و سلامت‌محور پرداخته می‌شود.

کیتین و کیتوسان: پلی ساکارید های تحول آفرین در صنایع سلامت محور:

کیتین و کیتوسان که از پوسته میگو استخراج می‌شود، دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که آن را برای استفاده در صنایع دارویی و پزشکی ضروری می‌سازد. کیتین از زنجیره‌های خطی واحدهای ان-استیل‌گلوکوزآمین تشکیل شده و از نظر ساختاری شبیه به سلولز است، با این تفاوت که در هر واحد گلوکز آن، گروه‌های استیل وجود دارد و کیتوسان از فرایند داستیلاسیون کیتین حاصل می‌شود. کیتین و کیتوسان به گزینه‌ای مناسب برای کاربردهای پزشکی و دارویی تبدیل شده است و در حوزه درمان زخم‌ها، پانسمان‌های زخم و سامانه‌های دارورسانی مورد استفاده قرار می گیرد و به بازسازی بافت و بهبود زخم کمک می‌کند. این ترکیبات می‌توانند رشد انواع مختلفی از باکتری‌ها و قارچ‌ها را مهار کنند، که کاربردهای عملی در محصولات مراقبت از زخم نقش ایفا کند. افزون بر این، کیتین و کیتوسان در حال کسب جایگاه برجسته‌ای در حوزه‌های زیست‌پزشکی و داروسازی است، جایی که برای سامانه‌های دارورسانی، مهندسی بافت و پزشکی بازساختی مورد مطالعه قرار گرفته است. در نهایت، استخراج کیتین و کیتوسان از پوسته میگو نه‌تنها باعث آزادسازی یک ترکیب ارزشمند دارویی می‌شود، بلکه با اهداف پایداری زیست‌محیطی نیز هم‌راستا است. بازار جهانی کیتین و مشتقات کیتوسان که در سال ۲۰۲۴ حدود ۱۱٫۹ میلیارد دلار برآورد شده است، انتظار می‌رود تا سال ۲۰۳۰ به ۲۷٫۸ میلیارد دلار برسد و با نرخ رشد سالانه مرکب ۱۵٫۳ درصد در دوره تحلیلی ۲۰۲۴ تا ۲۰۳۰ رشد کند.

آستاگزانتین؛ با پتانسیل آنتی اکسیدانی قوی:

آستاگزانتین یک رنگدانه کاروتنوئیدی قرمز و درخشان است که در پوسته میگو یافت می‌شود. این ترکیب، آنتی‌اکسیدانی بسیار قوی به‌شمار می‌رود و به‌دلیل توانایی چشمگیرش در مقابله با استرس اکسیداتیو شناخته شده است. اثرات بالقوه دارویی آستاگزانتین (ASX) که شامل خواص ضد التهابی، آنتی‌اکسیدانی، و هم‌چنین اثرات محافظتی بر پوست و سیستم عصبی است، باعث جلب توجه عمومی شده است. مطالعات پیشین نشان داده‌اند که به دلیل ایمنی زیستی بالا و فراهمی زیستی مؤثر، آستاگزانتین دارای پتانسیل درمانی قوی در برابر بسیاری از بیماری‌هاست،



از جمله در تعدیل التهاب عصبی، بیماری‌های چشمی ، بیماری‌های قلبی‌عروقی، پیری، بیماری‌های عصبی‌تخریبی، تنفسی و کبدی می باشد. بازار جهانی آستاگزانتین که در سال ۲۰۲۴ حدود ۶۸۸٫۵ میلیون دلار برآورد شده است، پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۳۰ به ۱٫۰ میلیارد دلار برسد و با نرخ رشد سالانه مرکب ۶٫۸ درصد در دوره تحلیل ۲۰۲۴ تا ۲۰۳۰ رشد کند.

امگا-۳ با پتانسیل درمانی و دارویی گسترده:

اسید های چرب غیر اشباع چند گانه جزء اصلی اسیدهای چرب موجود در روغن میگو هستند، به‌ویژه شامل اسید ایکوزاپنتانوئیک و دوکوزاهگزانوئیک می باشد. ایکوزاپنتانوئیک و دوکوزاهگزانوئیک اسیدهای چرب اصلی امگا-۳ محسوب می‌شوند که به‌دلیل کاربردهای دارویی و مکمل‌های تغذیه‌ای‌شان شناخته شده‌اند. امگا-۳)ایکوزاپنتانوئیک و دوکوزاهگزانوئیک (دارای اثرات مفید زیادی در میان بیماران مبتلا به اختلالات مرتبط با رژیم غذایی هستند. در واقع، مکمل‌یاری با اسیدهای چرب امگا-۳ ممکن است برای افراد مبتلا به چاقی، دیابت، بیماری‌های قلبی‌عروقی، بیماری کبد چرب غیرالکلی یا سندرم متابولیک، فواید سلامتی به همراه داشته باشد. مکمل‌یاری با EPA و/یا DHA باعث بهبود شاخص‌های متابولیسم کربوهیدرات، چربی و تعادل اکسیداتیو-آنتی‌اکسیدانی می‌شود، که این امر نشان‌دهنده اثرات تعدیل‌کننده مثبت و ضدالتهابی این دو ترکیب است. بازار جهانی ترکیبات ایکوزاپنتانوئیک و دوکوزاهگزانوئیک (امگا-۳) که در سال ۲۰۲۴ حدود ۳٫۱ میلیارد دلار برآورد شده

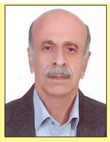


است، پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۳۰ به ۴٫۳ میلیارد دلار برسد و با نرخ رشد سالانه مرکب معادل ۵٫۶ درصد در دوره تحلیلی ۲۰۲۴ تا ۲۰۳۰ رشد کند. (عکس شماره ۴)

ترکیبات ارزشمند دیگر:

پوسته میگو حاوی مقدار قابل‌توجهی پروتئین از جمله اسیدهای آمینه ضروری است. این پروتئین‌ها را می‌توان به‌صورت آنزیمی هیدرولیز شده و به پپتیدهای کوچک‌تر با خواص زیستی فعال تبدیل نمود. هم‌چنین، پوسته میگو منبع خوبی از مواد معدنی به‌ویژه کلسیم و فسفر است که می‌توانند به‌عنوان مکمل‌های غذایی مورد استفاده قرار گیرند. کلسترول استخراج‌شده از پوسته میگو در صنعت داروسازی برای سنتز داروهای استروئیدی کاربرد دارد. علاوه بر این، گلیکوزآمینوگلیکان‌ها (GAGs) که زنجیره‌های بلند از مولکول‌های قندی هستند و در پوسته میگو یافت می‌شوند، در صنایع داروسازی و آرایشی— بهداشتی مورد استفاده قرار می گیرند.

با توجه به حجم بالای دور ریز حاصل از فرآوری میگو، بهره‌برداری علمی و هدفمند از این پسماندها، افق‌های تازه‌ای در تولید مکمل‌های دارویی و توسعه محصولات سلامت‌محور گشوده است. ترکیبات زیست‌فعالی مانند کیتین و کیتوسان با کاربرد در دارورسانی، ترمیم زخم و پزشکی بازساختی، آستاگزانتین با خاصیت آنتی‌اکسیدانی قوی و اسیدهای چرب امگا-۳ با اثرات ضدالتهابی و تنظیم متابولیسم، قابلیت تبدیل شدن به مکمل‌هایی با ارزش درمانی بالا را دارند. استخراج و استفاده از این ترکیبات در صنایع دارویی نه تنها موجب تولید فرآورده‌های نوین دارویی و با ارزش افزوده می‌شود، بلکه به کاهش اثرات زیست‌محیطی، اشتغال‌زایی در زنجیره‌های صنعتی و رشد اقتصاد سلامت‌محور در کشور نیز کمک شایانی می‌نماید.



ماجرای اولین تجدید؛ از شادی تا سردرگمی

علیرضا زارعی

آن سال که برای اولین بار پای به دبستان گذاشتم، همه چیز مبهم و مه‌آلود بود. به‌خصوص ما کلاس‌اولی‌ها. خوشبختانه کلاس‌ها یکی پس از دیگری سپری می‌شدند و کیف می‌کردم که به شهریورماه کشیده نمی‌شدم. هرچه به سال‌های آخر نزدیک‌تر می‌شدم، نفسی به راحتی می‌کشیدم.

در کلاس ششم دبستان باقری، دو معلم داشتیم. یکی آقای سعدین که تعلیمات مدنی، ریاضی و علوم درس می‌داد، و دیگری آقای رستگار بود که فارسی، انشاء و املا را تدریس می‌کرد. او خودش شاعر بود و همان سال کتابی چاپ کرد که بعدها مورد استقبال قرار گرفت.

به دبیرستان که رفتم، سال اول و دوم را پشت سر گذاشتم، اما اوضاع پیچیده‌تر شده بود. باید خودم را سبک و سنگین می‌کردم. در شهریورماه حسابی خودی نشان دادم و بزرگ شده بودم.

با خیال راحت در کلاس نهم نشستم. اوایل خرداد ۱۳۴۸ نتایج امتحانات آخر سال اعلام شد. دبیرستان سعادت، به دلیل تعدد کلاس‌ها و ازدیاد دانش‌آموزان، نتایج را هم رویِ تابلو و هم پشت شیشه‌ها زده بود.

قبلاً به خانواده‌ام خبر داده بودم که از این پل عبور خواهم کرد و نفسی به راحتی می‌کشم. ننه که نذر کرده بود، کِل می‌زد و پدر دست می‌زد. من هم سرمست و شاد بودم، اما باز نگران بودم که تجدید نشوم.

آهسته به سمت تابلو اعلانات رفتم، با خودم گفتم: "این تابلو مخصوص از ما بهتران است؟!" واقعاً هم همین‌طور بود. نتایج دانش‌آموزان سال‌های بالاتر روی آن بود. خبر که نبود، پس رفتم سراغ شیشه‌های پایین. خبری از کلاس نهمی‌ها نبود. دو بار به بالا پریدم، اما بی‌فایده بود. حیران و سرگردان ایستاده بودم، همین‌طور که عرق می‌ریختم، منتظر گشایشی بودم. دقایقی گذشته بود که ناگهان دستی به شانه‌ام خورد. سر برگرداندم. کریم، دوست من! چقدر گیج بودم که متوجه آمدنش نشدم.

با لبخند و شادمانی، دست محکمی به او دادم و در پوست خود نمی‌گنجیدم. پرسیدم: "خوبی؟ خوشی؟ نتیجه چه شد؟"

– قبول شدم. تو در چه حالی هستی؟ شیری یا روباه؟

– فعلاً هیچ‌کدام! نه روباه دغل‌بازم و نه شیر تنومند. هیچ‌کدام به قد و قواره‌ام نمی‌آید.

سرش را خاراند و آماده رفتن شد. با عجله دستش را گرفتم و گفتم: "کجا؟ قد رعنا! تو به درد من می‌خوری." با اخم رو به من کرد: "منظورت چیست آقا؟"

من هم سرم را خاراندم و جواب دادم: "در حقم لطفی کن. قد شما بلند است و همین کفایت می‌کند." بعد حکایتم را از ابتدا تا انتها تعریف کردم.

لبخندی زد و گفت: "اگر قبول شدی، شیرینی یادت نرود! فالوده حیدرکی خیابان نادر حرف ندارد. فراموش نشود!"

– حتماً، در خدمتم. حالا سرت را کمی خم کن و با چشمان تیزبینت، نتیجه کلاس سوم ب (نهم) که بالا پشت شیشه است را بخوان.

– نیازی به خم کردن سر نیست، راحت دارم می‌بینم.

دقایقی مکث کرد. با بی‌حوصلگی گفتم: "بگو دیگه، حوصله‌ام سر رفت."

نوبت او بود. چندین بار سر و گردن را به پایین تکان داد: "هم قبول شدی، هم نشدی!"

عصبی شدم: "این دیگه چه صیغه‌ای است؟"

– تجدید شدی، خیلی مهم نیست.

تنم لرزید و خیس عرق شدم.

و ادامه داد: "درس انشاء افتادی."

کریم دستی تکان داد و خداحافظی کرد و رفت.

با کوله‌باری از غم و درد به دفتر رفتم. خلوت بود. سلامی کردم و سراغ دبیرم را گرفتم. یکی از دو نفر آن‌جا، با بداخلاقی گفت: "مگر چشم نداری؟ می‌بینی که غیر از ما کسی این‌جا نیست. برو فردا بیا!"

دست از پا درازتر و با لب و لوچه‌ای آویزان به خانه برگشتم. ننه پرسید: "چه شد؟"

– چیزی نشده، فقط بین زمین و آسمان آویزانم!

تا پاسی از شب در رختخواب غلت می‌زدم. فردا صبحانه نخورده به سمت دبیرستان رفتم. دفتر شلوغ بود. آقای (ح) دبیر ادبیات، اولین کسی بود که چشمم به او افتاد. تندی خودم را رساندم. سلام کردم و گفت: "بفرمایید." آهسته گفتم: "آقا ببخشید، انشاء تجدید شدم."

– خب چکار کنم؟

– خوب نوشتم آقا، حق من این نبود.

عصبی شد و خودش را کنترل کرد. تنها به تندی گفت: "برای شما زشت است. شاهکار شما باعث این نمره شد! به شهریورماه عودت داده شدید. درست می‌نوشتی، مواظب خودت باش."

– مشکل کجاست آقا؟

آقای (خ) دبیر ریاضی که هیچ‌وقت صدایش را بلند نمی‌کرد، این بار بلند خندید و گفت: "خط قشنگ شما نمونه بود!"

او که به ما زل زده بود، خندید و گفت: "این شاگرد عزیز ما وقتی صدایش می‌زدیم بیاید پای تخته، از گوشه بالا شروع می‌کرد، اما بعد اریب‌وار حرکت می‌کرد و به گوشه پایین سمت چپ می‌رسید، درست مثل مرتاض‌های هندی که خود می‌نوشتند و خود می‌خواندند. شنوندگان و بینندگان هم چیزی متوجه نمی‌شدند و سری تکان داده می‌رفتند."

نمی‌توانستم جلوی دو دبیر مقاومت کنم، ناچار به التماس افتادم: "آقا از اول تا آخر انشاء را از حفظ هستم، اجازه بده بخوانم."

– به هیچ وجه! فقط برگه امتحانی را بهت می‌دهم. زیر بعضی از واژه‌ها و جملات خط کشیده‌ام. اگر کامل خواندی، قبول. اما اگر درجا زدی، کار سخت‌تر می‌شود.

التماس کردم: "آقا فقط یک تجدید دارم."

به نظر دلسوزانه گفت: "این نوع نوشتن برای لای جرز خوب است. بالاخره زمانی آن را کشف خواهند کرد. حالا تنبیه شدی برای سال‌های آتی و همیشه."

در دل گفتم: "فهمیدم که تنها خط مشکل نیست. اصطکاکی که در زمستان گذشته اتفاق افتاد، مزید بر علت شد. انشایی که آن روز در کلاس خواندم، بلای جانم شد. ابتدا که شروع کردم، سرش را تکان می‌داد تا به آن‌جایی رسیدم که واژه 'فرار' را 'فِرار' خواندم. ناراحت شد و گفت: از کتاب جیبی رونوشت کرده‌ای؟"

– آقا کتاب جیبی کجا بود؟ کلمات همه جا کاربرد دارد، گناه من چیست؟

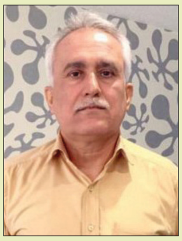
– کمتر دروغ بگو. کتاب در دست خودت دیدم. امیدوارم دیگر تکرار نکنی.

فایده نداشت. صادقانه گفتم: "بله شما دیدید، اما من از آن کتاب کش نرفتم. نه تنها یک جمله، بلکه حتی یک کلمه. تنها اشتباه، اشتباه خواندن آن واژه بود."

عرق سر تا پایم را خیس کرده بود. با چشمانی خیس، سر به زیر انداختم، خداحافظی کردم و رفتم.

رؤسای ضعیف اروپا، کدخدای قلدر آمریکایی و مکانیسم ماشه

دکتر امان‌الله شجاعی



عجب جهان بی‌در و پیکری است!

ابرقدرتی به کشور همسایه و هم‌کیش خود که عضو سازمان ملل است حمله می‌کند و پس از سه سال جنگ، حدود ۳۸ درصد خاک آن را اشغال می‌نماید.

اوکراین، که بخشی از سرزمینش به اشغال درآمده، چشم امید به آمریکا و رهبران اتحادیه اروپا دوخته است. اما «کدخدای اروپاییان» با احترام با پوتینی دیدار می‌کند که بخشی از خاک اوکراین را بلعیده است؛ برایش فرش قرمز پهن می‌کند، دست می‌زند و حتی او را در آغوش می‌گیرد - همان‌طور که برای نتانیاهوی دژخیم نیز چنین می‌کند. در این میان، هم اوکراینِ قربانی و هم حامیانش، همگی به خانه کدخدای خودَ در کاخ سفید پناه آورده‌اند تا امنیت اروپا و اوکراین را از ترامپ طلب کنند.

شاید این همان غضب الهی باشد که بریتانیای کبیر-امپراتوری‌ای که روزگاری خورشید در مستعمراتش غروب نمی‌کرد-امروز برای امنیت خود به گدایی افتاده است.

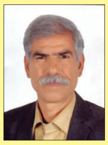
کاملاً روشن است که میان اهداف آمریکا و اتحادیه اروپا درباره تضمین امنیتی و نوع مواجهه با روسیه، شکافی عمیق وجود دارد. اگر اروپا بخواهد واقعاً احساس امنیت کند، راهی جز ایستادن روی پای خود و ساختن ارتشی مستقل و قدرتمند ندارد.

به باور نگارنده، ترامپ بیش از هر چیز به همراهی روسیه در نظم نوین جهانی و نیز جایزه صلح نوبل می‌اندیشد. به احتمال زیاد او حتی چراغ سبزی به روسیه برای جنگ با برخی همسایگان کوچک اروپایی نشان خواهد داد. این یعنی آمریکا عملاً دست روسیه را برای ادامه اشغال سرزمین‌های اروپایی باز خواهد گذاشت تا اروپا درگیر جنگ‌های فرسایشی و طولانی شود؛ جنگ‌هایی که آن را از اتحاد با چین بازداشته و در نهایت در باتلاق بحران دفن خواهد کرد.

اگر کشورهای اروپایی نتوانند متحد شوند و با قدرت به پا خیزند، دیر یا زود یکی پس از دیگری در معرض حمله قرار می‌گیرند، به‌ویژه همسایگان نزدیک روسیه که با خطر جدی اشغال بخشی از سرزمین خود روبه‌رو خواهند شد.

اما درباره ایران و سازوکار «ماشه» باید گفت: جلسه اخیر در واشینگتن نشان داد که اروپاییان امنیت خود را از ترامپ طلب می‌کنند و در عمل به خواست او گردن می‌نهند. بنابراین اگر آمریکا بخواهد مکانیسم ماشه فعال شود، حتماً چنین خواهد شد؛ و اگر نخواهد، اروپا هم دنبالش نخواهد رفت.

از این رو، ایران می‌تواند با تدبیر و مذاکره مستقیم با آمریکا، هم مشکلات خود را با این کشور به سرانجامی درست برساند و هم از فعال شدن مکانیسم ماشه پیشگیری کند.



خاطرات شیرین و گاه تلخ تابستان بوشهر

قند و گلاب بوشهری

عبدالرسول سلحشورنژاد

در دوران کودکی ما، معمولاً بچه‌ها و نوجوانان در تعطیلات تابستان به دنبال کار و منبع درآمدی بودند. یکی یک بسته آدامس می‌خرید و دوره‌گردی می‌کرد. یکی فرفره می‌ساخت و می‌فروخت. یکی یه دیگ کوچک باقله تو خونه می‌پخت و چند کاسه کوچک پلاستیکی یا رویی و یه سطل یا حلب روغن پنج کیلویی رو نصفه آب می‌کرد برای شستن کاسه‌ها. یه شیشه مربایی رو هم با میخ سوراخ می‌کرد، توش آویشن می‌ریخت و بعدازظهرها برمی‌داشت و روانه کوچه می‌شد برای فروش و داد می‌زد: "باقله، ای باقله گرمه دارم." کسانی هم از مغازه‌ها سمبوسه می‌گرفتند و توی محله می‌فروختند.

داخل بازار، فروش آب یخ و دوغ محلی خنک مرسوم بود. یه سطل لعابی ۱۰ لیتری با یک دست سطل و با دست دیگه سه عدد لیوان آب و دوغ فروش‌ها لیوان‌ها را با مهارت طوری به هم می‌زدند که صدای زنگوله آهنگین ایجاد می‌کرد بدون این که بشکند و هی داد می‌زدند: "آب یخی، آبِ یععععخ." و دوغ فروش هم به همِین منوال داد می‌زد: "دوغی‌یه دوغ، دوغ خنک بخور جیگرت حال بیاد." برای همه مشتری‌ها در همین سه لیوان آب و دوغ می‌ریختند و مشتری‌ها هم بدون نگرانی از گرفتن بیماری واگیر از لیوان‌ها استفاده می‌کردند. ظرف‌های باقله‌ای و قند و گلابی هم از اول تا انتها با همان دو لیتر آب شسته و دوباره استفاده می‌شد.

عمویی داشتیم که در آن سال‌ها ۱۴، ۱۵ ساله بود. سال ۱۳۴۵ بود، زمانی که ما هنوز دبستان نمی‌رفتیم. دلش می‌خواست تابستون کار کنه. به خاطر همین به پدربزرگم می‌گفت: "آقا، اجازه بده من از فلاکس (فلاسک) استفاده کنم، برم قند و گلاب بیارم و بفروشم و تا قبل از ظهر بیارم و توش یخ بریزید." ولی پدربزرگم اجازه نمی‌داد این کار را انجام بده.

پدربزرگ یه روز اومد خونه و گفت: "امام رضا طلبیدتم که برم پابوسش. بلیط اتوبوس خریدم، پس فردا می‌خوام برم مشهد زیارت امام هشتم."

با رفتن پدربزرگ، عمو دوباره فیلش یاد هندوستان کرد و به مادربزرگ پیله کرد که: "حالا که آقام نیست، تو اجازه بده فلاکس بردارم برم قند و گلاب فروشی." خلاصه مادر رضایت داد و عمو فلاسک یخی و یه دله و چند کاسه پلاستیکی و چند تا قاشق شربت‌خوری برداشت و پیاده رفت مرکز شهر و مال یک تومن قند و گلاب خرید و اومد. از پل پور درویش شروع کرد داد زدن: "قند گلابیه، قند و گلاب یه قرآن." روز اول همه را فروخت و خوشحال اومد خونه. خلاصه چند روزی صبح زود می‌رفت مرکز شهر و قند و گلاب می‌خرید و می‌فروخت و قبل از ظهر فلاسک را تحویل می‌داد.

یه روز طبق معمول قند و گلاب خرید و اومد محله بَلَبلی‌های بوشهر و ۳۰ متری بالاتر از خونه ما، نشسته بود و به مشتری قند و گلاب می‌داد. من و برادرم عبدالمحمد و خواهرم که حدوداً سه سالش بود توی کوچه و اطراف اون بازی می‌کردیم. برادرم هی مرتب خواهرم رو کتک می‌زد و اذیتش می‌کرد. عمو عصبانی شد و از سر جاش بلند شد برای برخورد با عبدالمحمد. بلند شدن همان و با پا زدن به فلاسک قند و گلابی همان و "ترقش" صدای شکستن فلاسک قند و گلابی به هوا رفت و آه از نهاد عمو بلند شد. دست گذاشت رو سرش.

انگار ساختمانی چند طبقه که با انفجار پایه‌ها فرو می‌ریزند، آوار شده بود در جای خود. غرق در اندیشه‌های مختلف، پول فلاکس از کجا بیاورد؟ چه جواب ننه بدهد؟ مهم‌تر از همه، از دست آقا کجا فرار کند؟ از نق‌نق خواهر و برادرا چه بکند؟

در آن واحد ما دو برادر با دویدن خبر شکستن فلاسک را به مادرمون رسوندیم: "مامان مامان، بدو، عمو، فلاکس یخی ابواا رو شکوند." مامان و عمه بدو خودشون رو به کوچه و محل واقعه رسوندن. تا برگشت ما همه همسایه‌ها دور تا دور فلاسک و عمو جمع شده بودند و هر یک چیزی می‌گفتند و تعریف و تفسیری می‌کردند.

مادرم آمد و دست عمو را گرفت و بلند کرد و با قدی خمیده راهی خانه شدند. مادرم در طول راه و در خانه به عمو دلداری می‌داد و می‌گفت: "فدای سرت، قضا بلا بوده و خورده تو فلاسک، اگر می‌خورد جای خودت یا کس دیگه خوب بود؟ خودم ده تومن برای فلاسک، یک تومن هم برای کرایه‌ات می‌دمت. پسین برو دکون چینی یه فلاسکی بخر برو خونه." خلاصه عمو را کم کم آرام کرد، ولی عمو دلی بی‌قرار داشت و تا پسین و رفتن خونه، دلش مثل سیر و سرکه می‌جوشید.

قبل از ناهار صدای "تک‌تک" در حیاط بلند شد. رفتم در باز کردم، دیدم عموی بزرگم اومده. عمو داخل شد تا اومده برای دعوا. مادرم آرامش کرد و فرستادش خانه و در حیاط رو پشت سرش بست. بعد با خوش‌رویی به ما گفت: "اینا از کجا به ای زودی شکستن فلاکس رو فهمیدن؟ هن؟" مندلی از ترس تمام این مدت تو بالاخونه پشت پرده قایم شده بود و نفسش درنمیومد.

پسین، ما با مادرمون رفتیم خونه پدربزرگ محله سیدا، و عمو مندلی رفت شهر، مغازه چینی و یه فلاسک هم‌رنگ قبلی خرید و اومد سر خیابون سنگی روبروی دکون سیداکبر از تاکسی پیاده شد که بره خونه. دید من و عمو محمود که از مندلی کوچک‌تر بود، ایستادیم سر کوچه. تا پیچیدیم تو کوچه، مادربزرگم و دو تا عمه‌هام و مادرم خودشون رو رسونده بودن بیرون حیاط، تو کوچه. عمو مندلی تا ننش رو دید یه کمی لنگ کرد. محمود فوری پرید دستش رو گرفت که فرار نکنه. مندلی که محکم کارتن فلاسک رو بغل گرفته بود که دوباره نیفته بشکنه، یه تکونی به خودش داد و گفت: "محمود، ولم کن که می‌زنمت‌ها."

مامانم دوباره پادرمیونی کرد و همه رو به آرامش دعوت کرد و برد تو خونه. مندلی اومد تو حیاط و کارتن فلاسک رو آروم نهاد رو مهتابی و گفت: "مگه چه شده؟ اینم فلاکس یخیتون، تازه نو هم شده." و نفس راحتی کشید و گفت: "کشتنم‌ها." و مثل آهوی رها شده از دام زد از خونه بیرون.

مندلی دیگه هوس قند و گلاب فروختن از سرش پرید.

چهار روز بعد ساعت ۱۲ ظهر پدربزرگم از سفر مشهد، رسید بوشهر. اون موقع‌ها سفر مشهد برای خودش برو بیایی داشت. همه فامیل ایستاده بودند سر راسه (اون وقت‌ها به خیابان می‌گفتند راسته) دم کوچه نانوایی، منتظر، که اتوبوس رسید. زن‌ها شروع کردن کل زدن و نقل و شیرینی رو سر زوار ریختن و مردها چاووشی خوندن. پدربزرگ پیاده شد. حینی که جواب سلام و احوال‌پرسی‌ها رو می‌داد، با چشماش توی جمعیت دنبال کسی می‌گشت. تا چشمش به مندلی افتاد، گفت: "آخر کار خودت رو کردی نه؟ حالا جا گرفتی؟"

همه دهن‌شون از تعجب باز شد و چشماشون گرد شد و رفت کله سرشون. چگونه با امکانات ارتباطی اون موقع، پدربزرگم در مشهد از شکسته شدن فلاسک خبردار شده بود، جای تعجب داشت.

به بهانه روز پزشک

جانفشانی پزشکان بی‌نام و نشان

دکتر عبدالرحیم مهرور



در زمان شیوع کرونا، همه کادر درمان یکسان در میدان نبودند؛ عده‌ای اندک، هرگز خود را برای مردم به آب و آتش نزدند. اما اکثریت ایستادند؛ جان باختند، اما شرافت و انسانیت را نباختند.

یکی از تیره‌ترین سال‌های تاریخ بشر، دوران کرونا بود؛ روزهایی که جهان را بهت، ماتم و فلج کشاند. کرونا نه‌تنها جان میلیون‌ها نفر را گرفت، بلکه بیکاری، استرس، افسردگی، ناامیدی از آینده و رکود اقتصادی را بر جهان تحمیل کرد. با وجود آن‌که اسطوره‌های بزرگی از جامعه پزشکی در این راه تقدیم شدند، کرونا نشان داد که همه افراد مرد میدان و کارزار نیستند.

دو ماه پیش از شیوع رسمی کرونا، در تجربه شخصی خود با بیماران تنفسی، در یک هفته پنج بیمار ظاهراً سالم را که تنها از تنگی نفس شکایت داشتند، پس از لوله‌گذاری راه هوایی (Intubation) از دست دادم. در آن روزها همه همکاران تصور می کردیم با آنفلوانزای مرغی مواجه‌ایم، اما حقیقت چیز دیگری بود: این همان کرونا بود.

در این مدت، همچون بسیاری از همکاران بیهوشی، بدون ماسک و در تماس مستقیم با بیماران، به وظیفه خود عمل کردم. اما کرونا جهانی شد و بسیاری از پزشکان شرافتمند، دوشادوش بیماران، جان خود را فدای هموطنان کردند.

در استان بوشهر نیز پزشکان و داروسازانی بودند که آرام نگرفتند و جان خود را فدا کردند تا جان عزیزی را نجات دهند:

شادروان دکتر فخری – متخصص بیهوشی.
شادروان دکتر نفیسی – متخصص بیهوشی.
شادروان دکتر زرین‌آبادی – متخصص بیهوشی.
شادروان دکتر نوروزی – متخصص مغز و اعصاب.
شادروان دکتر خلیلی – پزشک عمومی.
شادروان دکتر فیوض – پزشک عمومی.
شادروان دکتر حیدریان – داروساز.

در ستایش "واژه"

امیدغضنفر



دیری ست
گوشی های گنگ
بی درکی از صدا
گورهای واژه اند و
گهواره های هیروگلیف
و شکلک ها
همچنان
جهان بی کلام را
بالا می آورند

با زبان "ضربان" و با واژه هایی برآمده از حس ناب دوستی، متنی برای خیل حضورهایی که دوست شان داری، ارسال می کنی. دقایقی بعد در پاسخ، تعدادی ایموجی و قلبک از سوی برخی حضورها به گوشی ات سرازیر می شود و زمان انگار تو را باچند هزاره عقب گرد به عصر "هیروگلیف" پرتاب می کند.

دلیل این واکنش چیست؟.... بی حوصلگی؟... گرفتاری؟... یا بی تفاوتی؟

اگر منشاء اش "بی حوصلگی"ست، آیا ساعت ها جست و جو و گفت و گو در "فضای مجازی" و پست و استوری گذاشتن، حوصله و انرژی طلب نمی کند؟ "گرفتاری" هم که یک معضل جمعی ست. می ماند "بی تفاوتی" نسبت به حس زلال و کمیاب یک دوست که چنین نباشد ای کاش.

در روند ارسال نوشتار و مواجه شدن با ایموجی ها به نکته یی نومید کننده باید اشاره کرد، این که گاه با ارسال متن و دریافت پاسخی بلافاصله با یک شکلک یا قلبک می توان دریافت که بدون مطالعه ی نوشتار، صرفن عملی مکانیکی و بر اساس "عادت" اتفاق افتاده و حاصل این رفتار فقط انتشار انرژی منفی ست.

باید باور داشت حس دوستی و دوست داشتن با سکوت یا نشانه و اشاره پیوندی ندارد. اگر کسی را دوست داریم، بایسته است احساس راستین مان را با اعجاز "واژه" بیان کنیم یا بنویسیم. باید بپذیریم با ارسال این ایموجی‌های کاریکاتوروار بی روح، هرگز نمی توانیم حسی بی بدیل را که در ترکیب باشکوه "دوست ات دارم"، "به یادت هستم" و یا جملاتی از این قبیل جاری ست، منتقل کنیم.

بی گمان تاکید بر نقش واژه در روند تداوم ارتباط‌های انسانی با "راستی" پیوندی ژرف دارد و تاثیرگذاری بر مخاطب، وابسته به درک و دریافت راستی در گفتار و نوشتار است.

پیش از این در یادداشتی با مطرح کردن واقعیت دغدغه‌های روزمره به این مورد اشاره کردم که تنظیم یک متن مهرآمیز در پنج سطر و ارسال‌اش برای بیست نفر از انسان های خاص زندگی مان به زمانی حدود ده دقیقه در شبانه روز نیاز دارد. این یادآوری، اغراق نیست. می توان امتحان کرد و "حال خوب" با یاری "کلمات" را در زمانی کوتاه به یکدیگر هدیه داد. ضمنن لازم نیست حتمن همه شاعر و داستان نویس باشند تا با دنیای کلمات درآمیزند. پشتوانه ی "دوستی"، "اعتماد به احساسات"، "داشته های ذهنی" و "اراده ی نوشتن" کافی ست تا قلم به فرمان قلب بر کاغذ حرکت کند یا سرپنجه‌ها، حروف منتظر را به سرعت بر کیبورد بیابند و واژگانی شایسته را شکل دهند.

زیباست به جای واکنشی شبیه "رفع تکلیف" و استفاده‌ی مستمر از این اشکال خنثا و بی روح انباشته شده در موبایل ها از این پس به احترام واژه، احساسات زلال و ارزشمندمان را به جملاتی از دل برآمده بسپاریم و در پی بر دل‌ها نشانیم.

یادمانده‌ها

عشاق ناکام سیراف

علی دباش



عشق فراتر از مرزهای جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی است.

در اوایل دهه شصت، زمانی که در بندر سیراف آموزگار بودم، نام دو دلداده، سارا و علی دی‌تقی، بر سر زبان‌ها بود و مردم با احترام از آنان سخن می گفتند.

سارا جنینگز در سال ۱۳۴۵ همراه گروهی از باستان‌شناسان از انگلستان به سیراف آمد تا در کاوش‌های مربوط به بندری که قرن‌ها پیش بر اثر زلزله در زیر خاک مدفون شده بود شرکت کند. او به مدت هفت سال، همراه گروهی از کارگران بومی، مشغول کاوشگری شد. در میان این کارگران، جوانی رشید و نیرومند به نام علی دی‌تقی حضور داشت.

سارا که در سال ۱۳۴۵ با چشمانی گریان زادگاه خود، بندر نیوهاون انگلستان را ترک کرده بود، بار دیگر در سال ۱۳۵۲ با دلی شکسته و چشمانی اشکبار سیراف را پشت سر گذاشت و به وطن بازگشت.

سال‌ها بعد، در آبان‌ماه ۱۳۸۴، در کنگره بین‌المللی سیراف، که در بوشهر و سیراف برگزار شد، من نیز حضور داشتم.

روز پایانی در بندر سیراف، لحظه‌ای شگفت‌انگیز رقم خورد: دیدار دوباره دو شیدای قدیمی، سارا جنینگز انگلیسی و علی دی‌تقی «قاسمی سیرافی». این ملاقات تنها پانزده دقیقه به طول انجامید، اما دریایی از سخن در آن موج می‌زد.

این دیدار واپسین دیدارشان بود؛ چرا که ۹ سال بعد، در سال ۱۳۹۳، هر دو در یک روز ــ یکی در اروپا و دیگری در آسیا ــ چشم از جهان فروبستند.





سارا در رفت‌وآمدهای روزانه کاری، شیفته منش و سیمای او شد و سرانجام به خواستگاری علی نزد مادرش رفت.

مادر علی با احترام از میهمان پذیرایی کرد، اما وقتی سارا علاقه خود را برای ازدواج و مهاجرت به انگلستان ابراز نمود، با دلایلی فرهنگی و به‌ویژه به سبب نگرانی از مهاجرت فرزند، پاسخ منفی داد. علی نیز به احترام مادر سکوت اختیار کرد.

با درگذشت آنان، بی‌اختیار این شعر فایز در ذهنم طنین‌انداز شد:

کسی که با کسی دِل داد و دل بست
به آسانی نمی‌تونه کَشه دست

(از محمد کنگانی، مدیرعامل مؤسسه سیراف پارس موزه، که در نگارش این یادمانده یاریم کردند، سپاسگزارم).

«آرامستان وادی‌الرحمه تنگک نیاز به درخت‌کاری بیشتری دارد»



رضا سیاهوشی: درخت‌کاری در ذات خود، عملی ارزشمند و انسانی بوده و نه تنها زمین و محیط را زیباتر می‌کند، بلکه نمادی از آرامش و تزریق شادی و طراوت به زندگی انسان است.

درختان بی دریغ مهربانی می‌کنند و در گرمای سخت تابستان و حتی سرمای زمستان پناهگاهی مناسب برای انسان‌ها هستند خاصه در محیط‌های باز و در اقلیم گرم که وجودشان هدیه ای زیبا برای مردمی است که سایه ای را جستجو می کنند تا لحظه ای از موهبت های آن برخوردار شوند.

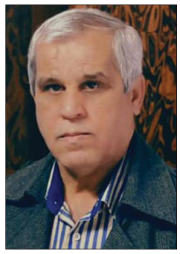
بیش از همه وجود درختان سایه‌دار می تواند پناهی از آفتاب تند و فضای خشک و بی‌روح تابستان برای مردم باشد و درخت گل ابریشم یک انتخاب بسیار مناسب برای فضاهایی است که به دنبال ترکیب زیبایی، سایه و مقاومت به خشکی باشند.

این درخت در محیط هایی که از کمبود سایه رنج می‌برند، یک گزینه ایده‌آل می باشد. وضعیت کاشت درخت در آرامستان بزرگ شهر ما مناسب نیست و مردمی که به عشق هم نشینی با اموات خود و قرائت فاتحه ای بر مزار آنان در این آرامستان حضور می‌یابند ناچار به تحمل گرمای شدید این محیط هستند. امیدواریم «شهرداری» نسبت به درخت کاری بیشتری در نقاط مختلف «آرامستان وادی الرحمه تنگک» اقدام نماید.

نگاهی گذرا به باب اول بوستان

وظایف حاکمیت نسبت به مردم از دیدگاه سعدی

اکبر نهاری



گنجینه پر بار ادب فارسی سرشار از مرواریدهای گرانبهایی است که هر کدام از آن ها برای غنی ساختن ادبیات یک سرزمین کافی هستند؛ رودکی، فردوسی، ناصر خسرو، سنایی، سعدی، مولانا، حافظ، جامی، صائب و.... در پهنه ادبیات جهان کمتر سرزمینی است که در زمینه ادبیات به ویژه ادبیات منظوم این همه شاخص ادبی داشته باشد؛ حماسه با فردوسی، غزل عرفانی با مولانا، غزل عاشقانه با سعدی،تلفیق عشق و عرفان در غزل با حافظ، مثنوی‌های تعلیمی با مولوی و سعدی، نثر مسجع با سعدی و ... همگی شاخص‌های بی‌نظیری در حوزه ادبیات منظوم و منثور جهانی هستند.

از میان همه بزرگان ادب فارسی، سعدی جایگاه ویژه‌ای دارد، دلیل این سخن هنرمندی این نابغه بی نظیر ادب فارسی در حوزه های مختلف ادبی است، غزل عاشقانه او بی‌همتاست، مثنوی تعلیمی او در بوستان و نثر مسجعش در گلستان یک دوره کامل شیوه زندگی انسان آرمانی است، اشعار عربی او در تصویرگری و ایماژ نظیر ندارد؛ ضرب‌المثل شدن بیش از هفت صد بیت و مصراع و سخن او، نشانه‌ای از اقبال عمومی به این در یتیم ادب فارسی است، دکتر اسلامی ندوشن در توصیف سعدی این چنین می گوید: «این شیخ همیشه شاب، این پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی، این جمع‌کننده اضداد، این فقط خصوصیت سعدی است که سخنش به همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد، در زبان فارسی احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن اورا هر روز در کوچه و بازار می بینیم.»

در این نوشته مختصر برآنیم که به یک جنبه از آموزه‌های ارزشمند او در باب اول بوستان با عنوان «وظایف حاکمیت نسبت به مردم» بپردازیم و خواهیم دید که او هم‌چون یک جامعه‌شناس و سیاستمدار قرن حاضر به بیان این موضوع می پردازد.

سعدی در آغاز این باب از بوستان مردم را بیخ و ریشه مستحکم درخت حاکمیت می‌داند و معتقد است که حاکمیت بدون پشتوانه مردمی و بدون بهره‌گیری از توان و استعداد مردم، هم‌چون درختی بی ریشه، سست وناپایدار خواهد بود :

رعیت چو بیخند و سلطان درخت
درخت ای پسر! باشد از بیخ سخت

او حاکم را از راحت طلبی و بی توجهی به مردم نهی می کند و می گوید در سرزمینی که سلطان فقط در فکر رفاه و آسایش خود و اطرافیانش باشد، حتما مردم در رنج و عذاب دائمی خواهند بود:

نیاساید اندر دیار تو کس
چو آسایش خویش جویی و بس

سعدی بر این باور است که حاکمیتی که موجب نارضایتی جامعه گردد و مدام در پی آزار رساندن به آنان از طرق گوناگون باشد، در حقیقت تیشه به ریشه خود می زند و خود زمینه نابودی خویش را مهیا می‌سازد:

مکن تا توانی دل خلق ریش
و گر می کنی، می کنی بیخ خویش

توسعه و آبادانی کشور بی گمان در گرو تعامل درست و سازنده بین مردم و حاکمیت است، بنا بر این در جامعه‌ای که مردمش از حکومت ناراضی باشند،آبادانی و توسعه جایی نخواهد داشت:

فراخی در آن مرز و کشور مخواه
که دلتنگ بینی رعیت ز شاه

بی‌شک حاکمیتی که فقط به فکر خود و اطرافیانش باشد و برای رسیدن به این هدف به مردم ستم می کند و آن ها را از حقوق قانونی خویش بی بهره می‌سازد،



هرگز روی توسعه و آبادانی نخواهد دید:

مگر کشور آباد بیند به خواب
که دارد دل اهل کشور خراب

در دیدگاه سعدی اولین و مهم‌ترین شرط برای حاکم و عاملان حکومت خدا ترسی و پرهیزگاری است و اگر حاکم و عاملانش فاقد این شرط مهم و اساسی باشند، شایستگی حکومت بر مردم را ندارند:

خدا ترس را بر رعیت گمار
که معمار ملک است، پرهیزگار
ریاست به دست کسانی خطاست
که از دست‌شان، دست‌ها بر خداست

سعدی بر اساس این آموزه ارزشمند که «الوقایه خیر من العلاج» معتقد است که حاکم باید با بهره گیری از تدبیر و خردمندی قدرت جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی را داشته باشد و پیشگیری از حوادث و اتفاقات ناگوار را سر لوحه کار خویش قرار دهد و منتظر نماند که بعد از اتفاق به دنبال راه حل بگردد:

نگه کن چو سوفار داری به شست
نه آن گه که پرتاب کردی زدست

و بر همین اساس عاملان و کارگزاران خائن را قبل از این که آسیبی به جامعه وارد سازند باید رفع شر کرد:

سر گرگ باید هم اول برید
نه چون گوسفندان مردم درید

سعدی بی آزاری را یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های یک حاکم عادل مدارا گر مردم دوست می‌داند و این خصلت بر گزیده را پیرایه و زیور حاکم می داند:

ملک را همین خلق و پیرایه بس
که راضی نگردد به آزار کس

در نظر او حاکم راستین و واقعی کسی است که بداند نتیجه جور ستم در این جهان بدنامی و رسوایی و ویرانی است پس باید با درایت و تدبیر این مسئله را از قبل پیش‌بینی نماید تا دچار آسیب بد نامی نگردد:

خرابی و بدنامی آید ز جور
رسد پیش بین این سخن را به فور

و در ادامه همین موضوع اعتقاد راسخ دارد در سرزمینی که مردمش از جور حاکمان مجبور به جلای وطن می‌گردند و از روی ناچاری به بیگانه پناه می برند، بی‌گمان برای حاکمان رسوایی به بار خواهد آمد:

گریزد رعیت ز بیداد گر
کند نام زشتش به گیتی سمر

به اعتقاد سعدی وقتی مردم در برابر حاکم ستمگر توانی برای مبارزه نداشته باشند، ناچار به عالم بالا متوسل می‌شوند و با نفرین بر ستمگران آرزوی رهایی می‌کنند، به همین جهت سعدی حاکمان را از نفرین مردم ستمدیده انذار می‌دهد و آن را مایه نابودی حکومت می داند:

خرابی کند مرد شمشیر زن
نه چندان که دود دل پیرزن
چراغی که بیوه زنی برفروخت
بسی دیده باشد که شهری بسوخت

از دیگر وظایفی که سعدی برای حاکمیت در مقابل مردم برمی‌شمرد ایجاد فضای امن اقتصادی برای همه فعالان این عرصه است، از دیدگاه او در جامعه و سرزمینی که فرصت اقتصادی برابر برای همه وجود ندارد، خیر و برکت از آن رخت بر می بندد دیگر هیچ کس برای سرمایه‌گذاری به آن روی نمی‌آورد و آسیبی جدی به آن سرزمین وارد می شود:

شهنشاه که بازارگان را بخست
در خیر بر شهر و لشکر ببست
کی آن‌جا دگر هوشمندان روند
چو آوازه رسم بد بشنوند

او در حکایت ششم این باب با آوردن حکایت (دارا) و گله‌بانش به این نکته اساسی اشاره می‌کند شناخت دوست از دشمن از مهم ترین واساسی‌ترین ویژگی های یک حاکم خردمند است:

نه تدبیر محمود ورای نکوست
که دشمن نداند شهنشاه ز دوست

و در پایان همین حکایت، سعدی نتیجه گیری می کند و می‌گوید سرزمینی که تدبیر و درایت حاکم و پادشاه و عاملانش از افراد عادی جامعه کمتر باشد، حتما دچار خلل و نابسامانی خواهد شد:

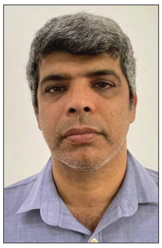
در آن تخت و ملک از خلل غم بود
که تدبیر شاه از شبان کم بود

در پایان این نوشته باید به این نکته اساسی اشاره نمود که سعدی همه جا مردم را پشت و پناه حاکمیت شایسته می‌داند و معتقد است که توجه حاکمیت به مردم، مایه توسعه و بهره‌وری بیشتر آن سرزمین می گردد:

رعیت نشاید به بیداد کشت
که مر سلطنت را پناهند و پشت
مراعات دهقان کن از بهر خویش
که مزدور خوشدل کند کار بیش

شهرسازی بوشهر در دوره‌ی قاجاریه

عباس دشتی



با روی کار آمدن قاجارها و انتقال پایتخت به نواحی شمالی تر دلواپسی نسبت به خلیج فارس کم رنگ شد، چه موضوع روابط با کشورهای ماوراء قفقاز و نیروهای در حال پیشروی روس ذهن و حواس قاجارها را به خود مشغول کرده بود، گذشته از این قاجارها از فرصت و منابع کافی برای اعمال حاکمیت برخوردار نبودند. با این حال در سال ۱۲۶۴ش/۱۸۸۵م، نیروی دریای ایران رسما در آب‌های خلیج فارس شروع به کار نمود. در این سال ناصر الدین شاه برای جلوگیری از مداخلات روس و انگلیس در سواحل شمالی و جنوبی ایران، از آلمان کشتی برای بوشهر خریداری کرد و این کشتی پرسپولیس نامیده شد. هم‌چنین در زمان مظفرالدین شاه نیز اقدام مشابهی در این زمینه صورت گرفت، اما بعد از دوران مظفر الدین شاه به دلیل پیدایش انقلاب مشروطه در ایران، روی کار آمدن محمد علی شاه و استبداد صغیر، حوادث و جریانات خونین آن و اخراج محمد علی شاه و روی کار آمدن احمد شاه که از لحاظ سنی هنوز کودکی بیش نبود، نه تنها مجالی برای این گونه اقدامات از طرف دولت به دست نیامد، بلکه به‌دلیل بی‌توجهی، کشتی‌های موجود در بوشهر نیز رو به تخریب گذاشت و حتی بعدها دولت قاجار، به دلیل ضعف مالی و عدم توانایی پرداخت بودجه دستگاه‌های اداری خصوصا در جریان جنگ جهانی اول، اقدام به اجاره دادن کشتی‌های دولتی برای تامین هزینه‌های دولت نمود. در این دوره، ایران از لحاظ ناوگان دولتی بسیار ضعیف بود ولی در عوض ناوگان شخصی تجار ایرانی در خلیج فارس و دریای عمان در این عصر بسیار قوی بود به گونه‌ای که این مطلب مور اعتراف تمامی نویسندگان و سیاحان خارجی و داخلی بود. پولاک پزشک اتریشی ناصر الدین شاه در سفرنامه خود در این خصوص می نویسد: «هر چند که در ایران دو منصب دریا بیگی وجود دارد، دولت ایران به استثنای چند قایق، کشتی دیگری در دریا ندارد، زیرا طبق قرارداد ترکمنچای دست ایران از دریای خزر کوتاه است و کشتیرانی ساحلی در خلیج فارس نیز توسط چند قایق عربی انجام می گیرد. با وجود این همه، بعضی از تجار کشتی‌های شراعی در بوشهر هستند که تجارت بین هندوستان و ایران را تامین می‌کنند». لازم به ذکر است در این دوره بافت و کالبد و سیستم اداری، دگرگونی چندانی نیافت، حتی اقداماتی جهت تکمیل و تحکیم عناصر موجود نیز صورت نگرفت، دیوارها و باروهای شهر تا عهد ناصرالدین شاه هنوز پابرجا بود و در این زمان چند برج معروف دیگر به برج‌های قبلی افزوده شد هم‌چنین در زمان سلطنت ناصر الدین شاه و در دوره حاکمیت میرزا حسینعلی دریابیگی بوشهر اقداماتی برای رفاه حال عموم انجام می پذیرد که مهم‌ترین اقدامات عبارتند از:

تعمیر دیوار شهر در ۱۲۷۱ ق/ ۱۲۲۹ خ
بنای پانزده بدنه ساحل دریا ۱۲۷۲ ق / ۱۲۳۰ خ
تجدید گمرک خانه بوشهر ۱۲۹۶ ق / ۱۲۵۴ خ
بنای توپخانه جدید در بوشهر ۱۳۰۱ ق/ ۱۲۵۹ خ
سنگفرش تمامی خیابان‌های بوشهر ۱۳۰۲ ق/ ۱۲۶۰ خ
تخریب خانه‌های کپری مستمندان و عرب‌های مهاجر در شهر و انتقال آن‌ها به بیرون شهر به منظور زیبایی شهر و رعایت اصول بهداشت ۱۲۷۲ ق/ ۱۲۳۰

هم‌چنین احداث یکباب آب انبار بزرگ برای ذخیره آب باران اوایل ۱۸۵۰ م توسط یکی از تجار در کنار دریا نیز از اقدامات دیگر قاجاریه بود. در عهد حاکمیت قاجارها آن دسته از شهرهای کشور رونق یافتند که از دیرباز نقش بازرگانی داشته و درهای خود را روی جریانات تجاری و مبادلاتی بین المللی گشوده بودند در این دوره بازار ستون فقرات شهر بوده و علاوه بر نقش اقتصادی و تجاری مکان پیدایش شکل بندی های اجتماعی و فرهنگی نیز می باشد. به همین دلیل بوشهر در عهد ناصرالدین شاه به یک مرکز بزرگ بازرگانی و تجاری تبدیل شد و بازاری درون بافت شهر شکل گرفت که به صورت خطی و غیرمستقیم از دیوار شهر شروع و به طرف بندر و مرکز اداری و سیاسی یا مذهبی شهر امتداد می‌یافته است. در عهد فتحعلیشاه بوشهر به کمال اهمیت خود رسید و بازرگانان بزرگی در بوشهر مشغول به فعالیت شدند. یکی از دلایل پیشرفت و درخشش بوشهر این بود که در اوایل سلطنت فتحعلیشاه به دلیل برقراری امنیت در خشکی و توجه بیشتر دولت ایران به تجارت خلیج فارس، فعالیت‌های تجاری با سرعت و قدرت شدیدی روبه جلو نهاد و در این میان بوشهر به عنوان بندر عمده خلیج فارس کماکان موقعیت تجاری - نظامی خود را حفظ کرد و تقریبا ۵۰ درصد از میزان کل واردات ایران را بخود اختصاص داد؛ و بوشهر مورد توجه قدرت‌های بزرگی هم‌چون انگلستان، آلمان، فرانسه و روسیه قرار گرفت، بنابراین هرگونه تغییر و تحولی در سیاستگذاری ایران توسط حکومت مرکزی بر روند تجاری این بندر اثر مستقیم می گذاشت. در این دوره بازار بوشهر به دو بخش کهنه و نو و بخش‌های فرعی دیگر تقسیم شده بود.



بازار کهنه

بازار کهنه یادگار میرزا حسینعلی دریابیگی (حاکم وقت بوشهر در دهه‌ی اول سلطنت ناصرالدین شاه بود) و به دستور خود او (میرزا حسینعلی) در سال نهم سلطنت ناصرالدین شاه سقف آن تجدید بنا و وسط بازار سنگفرش شد و دروازه هایی نیز در آن‌جا به‌کار گذاشته شد و پاسبانانی معین گردید جهت محافظت و حراست از اموال مردم در بازار.

بازار نو

اما بازار دیگری موسوم به بازار نو که به بازار معین التجار نیز معروف شده بود، شکل و ساختار بازار کهنه (قدیم) زیباتر و جالب توجه‌تر از بازار نو و دارای پوشش (سقف) تیر چوبی، با سه دروازه بزرگ ورودی شمالی - شرقی و جنوبی بود؛ سقف بازار نو (جنوبی) پوششی از ورق آهن سفید داشت به‌علاوه این بازار خود به بازارهای کوچک‌تری که هر بخش (راهرو) متعلق به یک صنف خاص بود، بازار طلافروشان (زرگرها)، آهنگرها، کله پزها، آجیل فروشی‌ها، دفاتر تجاری و بازرگانی.

علاوه بر این اقدامات بیان شده انگلستان ساختمان بانک انگلیس و بهره‌برداری از خط تلگراف خانقین -تهران - بوشهر را از دولت ایران گرفت که در بوشهر این خط به کابل زیر آبی انگلیس - جاسک - مسقط - کراچی پیوست و بدین شکل تلگراف هندوستان - اروپا احداث شد که نه تنها لندن را از بمبئی بلکه هم‌چون تار عنکبوت دور ایران، شیخ نشین‌های حاشیه خلیج فارس عمان را بهم تنیده بود و باعث وابستگی سیاسی و اقتصادی آن‌ها می‌گردید. تا آن‌جا که حتا در دوره ی ناصرالدین شاه در بوشهر پول (اسکناس) چاپ می شد. درخصوص تعداد جمعیت شهر بوشهر در عهد قاجار، محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتاب مرآت‌البلدان که تاریخ نگارش آن به سال ۱۲۹۴ق/ ۱۲۵۲ خ ومصادف با سی امین سال سطنت ناصرالدین شاه می رسد نوشته است که:"مسافری که شصت سال پیش (۱۲۳۴ ق/ ۱۱۹۲ خ) در عهد فتحعلیشاه قاجار به بوشهر سفر کرده بود جمعیت این شهر را ۵۰۰۰ نفر تخمین زده ولی جمعیت امروز بوشهر (۱۲۹۴ق) ۱۲الی ۱۵ هزار نفر است .

که البته با توجه به این‌که فعال‌ترین و پررونق‌ترین بندر تجاری ایران محسوب می شد؛ بسیار پایین بوده است که این مسئله دلایلی داشته است:

شیوع بیماری‌های مسری همچون وبا و طاعون، دوم ظلم حاکمان محلی، جنگ‌های داخلی و قومی و عوامل طبیعی.

همه از عوامل کاهش جمعیت در این بندر بوده اند؛ علاوه بر این موارد عدم رعایت نکات و امکانات بهداشتی نیز در کاهش جمعیت این بندر نقش عمده‌ای داشت.

سیامک فرزند خورشید، قربانی ظلمت

نبی دهقانی



چون کیومرث، تاج سلطنت بر فرق خرد نهاد، و فروغ آفرینش در نگاه او تابیدن گرفت، گویی خاک به کلامش حیات یافت و باد، طاعت از اراده‌اش گرفت و از جوهر جانش، پسری پدید آمد، سیامک، جوانی در جامه‌ی درایت، با رخسار فرشته‌گون و سیرتی بلندتر از سروِ آزاد!

او نه تنها پسر کیومرث، که نخستین شعلهٔ غیرت در دودمان بشر بود. شاهنامه، او را با زبانی نغز و سربلند می‌نمایاند، جوانمردی که پیش از آن‌که شمشیر به نیام کشد، شکوهش دل دیوان را می لرزاند:

«یکی پور بُد شاه را نام‌جوی
دلیر و بزرگ و خردمند و گوی»
او شکوه نخستین انسان بود
زاده‌ی مهر، پرورده‌ی بینش، و آراسته به آیین فرزانگی!

اما تقدیر، هرگز راه خود را بر آینه نمی‌بندد‌که هر فروغی را، سایه‌ای در کمین است و این قانون جهان است، نور که بدرخشد، سایه نیز می‌جنبد، برای سیامک آن سوی این نور، اهریمنی بود از تبار دیوان، که کین سیامک را در دل پرورید.

«بیامد به آورد سیامک چو شیر
بدان کینه دل پر ز خون و ز تیر
برآمد خروشیدن نامجوی
به کردار بازی برآمد ز کوی»

در نخستین کارزار، ترازوی تقدیر، به سود تاریکی سنگین شد سیامک، جان بر سر آرمان نهاد، و قامت مهر، بر خاک افتاد کیومرث با خود اندیشید!

اگر فروغ این‌چنین خاموش شود، پس کی خورشید، طلوع کند؟ و تاریخ، فهمید که نخستین خون، اگر چه تلخ،آغاز بلوغ انسان است.

در دل همین نغمه، سخنی بزرگ‌تر نهفته است، فردوسی از نسلی سخن می گوید که "نام‌جوی "اند ، نه نان‌طلب! آنان که آواز خویش را در جهان به صدای راستی می‌پیچند، نه به فریاد خام طمع!

درسی که بر زمین پدران از کیومَرث نیاموختند و زمین منجلاب ظلم و جور و ستم گردید چرا که پدران بیداد جو، فرزندان را تنها وارث میراث مادی می‌خواهند، اما کیومرث، سیامک را وارث راستی و داد می‌خواست! و می‌خواهد! او را کنار خویش بر سریر می‌نشاند، نه از سر ناز، که از سر نیاز به نسل بیدار!

« همی بود با شاه تا پیش مرگ
همی خواستی تاج و گاه بزرگ»

فردوسی، بلافاصله بعد از نخستین انسان و نخستین پادشاه! نخستین صحنهٔ رزم نیک و بد را بر پرده می‌آورد، برای نشان دادن آغاز کشمکش ازلی خیر و شر!

آری، خون ریخته می‌شود تا خرد برخیزد، و این همان آغاز فلسفی شاهنامه است، هر قدرتی آزموده می‌شود و هر عشقی در آتش امتحان می‌سوزد چرا زندگی صحنه بازی است و دانایی، بهایی دارد! و عجبا که خون‌بهای به زیستی دانایی است!

میراث ایران و راز ماندگاری آن در سده‌های بحرانی

مجتبی محمدی



شکل گیری حاکمیت سیاسی در تاریخ ایران از همان بدو پیدایش بر مبنای اصل تمرکز قوا، نژاد، وحدت اقوام ایرانی و در قالب یک چارچوب خاص که می‌توان نام قلمرو سرزمینی بدان داد استوار گردید. پیدایش نظام مدون سیاسی در ایران، هم‌زمان بود با گسترش نیروی نظامی و متعاقب آن گسترش و توسعه نظامی ایران در غرب آسیا به صورت عام و خاورمیانه و بخش های از دریای مدیترانه به صورت خاص بود. بنابراین هم‌زمان با شکل گیری و تداوم قدرت نظامی و اقتصادی ایران بعنوان یک امپراتوری از همان عصر باستان میراث و فرهنگ خاص ایران که در پیوند با فرهنگ‌های مختلف ولی به مرکزیت عنصر ایرانی شکل گرفته بود خود را نشان داد. میراث فکری و معنوی ایرانیان در کنار میراث مادی آنان و دستاوردهای تمدنی که حاصل و بازمانده نوع خاصی از اندیشه حکمرانی و شیوه حکمرانی مبتنی بر اندیشه «ائیرینه وئجه » (ایران و اجه) در مراحل نخستین و بعدها ایرانشهری بود بر جای ماند و این میراث در ادوار بعد نقش مهم و سترگی را در پیوند با میراث جهانی ایفا نمود.

شایان ذکر است که روند تداوم و تثبیت میراث ایرانی در ادوار مختلف تاریخی، خود را با بحران های مختلفی رویارو می دید. بحران هایی که هم منشأ داخلی داشتند و هم منشأ بیرونی که طبیعتاً در وقت هجوم قدرت‌های بیگانه بیش از پیش در معرض آسیب فراوان بوده اند. هنوز که هنوز است به طور کلی مشخص نیست که چه میزان از دستاوردها و میراث ایرانیان در دوره های مختلف بر اثر هجوم بیگانگان از میان رفته اند. اگر نبرد اولای در تاریخ ایلام را که در سال ۶۵۳پیش از میلاد میان نیروهای ایلامی و آشوری رخ داد را بعنوان یکی از نقاط عطف تاریخی محسوب کنیم متوجه خواهیم شد که خیانت داخلی در میان رده های بالادست ایلامی چه ضرباتی بر ایران و میراث بر جای مانده از آن بر جای گذاشت.

آتش زدن، بردن و به بردگی گرفتن ایلامی‌ها در کنار غارت منابع اقتصادی و فرهنگی و مذهبی شوش تنها بخشی از این میراث به یغما برده ایرانیان در اوج بحران بوده است.یا متعاقب آن نبرد معروف گوگمل و شکست داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی از اسکندر مقدونی در سال ۳۳۱پیش از میلاد چه خسارات انسانی، اقتصادی و فرهنگی بر ایران تحمیل نمود. بطوری‌که که پیامد این شکست از میان رفتن بخش زیادی از مواریث فرهنگی و تاریخی و دستاوردهای تمدنی ایران بود که نمونه بارز و برجسته آن به آتش کشیدن تخت جمشید توسط یاران اسکندر مقدونی بود. سقوط سیاسی هخامنشیان ناخواسته بر حیات فرهنگی و تمدنی آن نیز اثر گذاشت اما این میراث و فرهنگ پس از گذر از عصر حکومت صدساله جانشینان اسکندر تأثرات خود را بر ایرانیزه کردن یونانی‌ها گذاشت و در دوره اشکانیان مجدداً شاهد تداوم میراث ایرانی اگرچه با فرهنگی التقاطی هستیم. هجوم قدرت‌های بیگانه به مانند رومیان در پاره ای از مواقع که نهاد قدرت دچار شکاف و گسست می شد تا از هم پاشیدگی نظم سیاسی ایران در عصر اشکانیان پیش می رفت اما علی رغم وجود این بحران ها فرهنگ و میراث ایرانی در این دوران تداوم یافت تا این‌که به دوران ساسانیان رسید و در این عصر، فرهنگ میراثی به پشتوانه اندیشه ایرانشهری در زمینه‌های گوناگون از هنر و فرهنگ و معماری و شهرسازی نوعی فرهنگ تمدنی با چاشنی میراث ایرانی آفرید که در نوع خود بی مانند بود و خود منشأی برای انتقال میراث فرهنگی ایرانشهر به دوران اسلامی گردید.

حمله اعراب مسلمان به سرزمین ایران و فتح آن به مدت دو قرن ایران را تحت تسلط اعراب و خلفای مسلمان قرار داد. در طی این مدت کیش اکثریت ایرانیان از زرتشت به اسلام تغییر یافت . نکته مهم در طی این دو قرن و قرون پس از آن تدوام و تحول میراث و فرهنگ ایرانی است. چرا که قدرت و جذبه فرهنگ و آیین کهن ایرانی بود که به قول بیشتر مورخان و اسلام پژوهان در پیوند با اسلام، اسلامی ایرانی عرضه ساخت که این مهم تا سال‌ها خود موجب درخشش اسلام و قرون درخشان وسطی اسلامی شد. فرهنگ و میراث کهن ایرانی در یک پیوند معنادار با دین اسلام زمینه‌های شکوفایی و درخشش آن را فراهم نمود. در این پیشرفت نقش ایرانیان و میراث ایرانیان نقشی مهم و درخور توجه بود. فرهنگ کهن ایرانی که خود را در قالب آیین و هنر و معماری و درنهایت زبان فارسی به محوریت شاهنامه فردوسی عرضه کرده بود به دژی مستحکم در برابر نفوذ بیگانگان تبدیل گردید و همین برخورداری از غنای میراثی و فرهنگی خود به عاملی بس مهم تبدیل گردید که توانست از مهاجمان ترکی چون غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و بعدها مغولان که قومی غالب بودند فرمانروایانی بسازد که عمدتاً مروج فرهنگ ایرانی بودند و میراث کهن ایران را پاسداری می‌نمودند.

این روند تا به دوران تیموریان ادامه داشت. نکته قابل توجه این که عنصر دیوان‌سالار ایرانی از قرن پنجم تا به قرون هفتم و هشتم هر کدام به طریقی حلقه وصل و انتقال اندیشه ایرانشهری و فرهنگ و میراث کهنی ایرانی به دوران صفویه بودند. در دوران صفویه است که ایران پس از سال‌ها پشت سر گذاشتن بحران‌های پیاپی به دوره ای از ثبات و استقلال سرزمینی رسیده و در این زمان است که آثار شگرف هنری، معماری بازتولید و نوعی از مواریث فرهنگی ایران تولید و احیا می‌شود که خود نشانگر بن مایه‌های اصیل فکر و فرهنگ ایرانیان در طول سده‌های بحرانی بوده است. بررسی جنگ ها و غارت‌های صورت گرفته از قرون میانه تا عصر صفوی و سال‌های پسا صفویه تا به دوران معاصر تصویر گویایی از ایران و میراث فرهنگی و تاریخی اش عرضه می نماید که این فرهنگ و میراث کهن علی رغم از سر گذاشتن طوفان‌های سهمگین ناشی از تهاجم و غارت بیگانگان به میهن، اما باز هم به دلیل این‌که میراث و فرهنگ کهن ایرانی از یک ویژگی خاص برخوردار بوده و آن ویژگی زنده و زاینده بودنش و هم‌چنین قدرت جذب، تلفیق و بازسازی فرهنگ‌های گوناگون و رنگ ایرانی بخشیدن بدین فرهنگ‌ها بوده است. از همین روی این گیرایی توانسته است گوهر ناب میراث ایران را با گذر از جنگ‌ها و بحرانی‌های پیاپی در ژرفای نامیرای خود حفظ و حراست نموده و آن را به نسل حاضر حبه نماید.

به راستی رمز و راز نامیرا بودن میراث و فرهنگ کهن ایرانی در چیست که این‌گونه از بحران‌های فراوان جان به سلامت برده است؟

این نامیرایی را می توان در قدمت و اصالت تاریخی و فرهنگی، روح بلند تسامح و مدارا، جهان شمولی، قدرت و گیرایی زبان فارسی به عنوان مبنای هویتی ایرانیان و قدرت خردورزی و حکمت ایرانیان در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود عنوان نمود.

دلتنگی‌های یک روستایی

ورزای قشنگ ما

حمید خلیلی



دلتنگی‌های یک روستایی در آن سال‌های فقر و فراموشی، فقط مرگ و هجران یکی از اعضای خانواده نبود! دلتنگی‌های ما در روزهای طوفانی، صدای خاموشی جوان همسایه ما در دل موج‌های کف‌آلود نبود. دلتنگی‌ها گاهی وقتا به یک تخته‌سنگ که سیل پار آورده بود و امسال با سیل دیگر به دریا می‌پیوست هم شامل می‌شد!

دلتنگی گاه خودبه‌خود زاییده می‌شد! گاه با کشتن خروس آوازخوانمون جهت ناهار از مهمون ناخونده، گاه به سگ گله که با گله رفت و هیچ‌وقت برنگشت، به ماده‌خر زحمت‌کش و بارکشمون که هنگام زاییدن با کل خرش دنیا را بی‌توقع وداع گفت.

و مهم‌تر از همه، به گاو خونه، ورزای قشنگ ما هم رسید! گاو خونه‌ی ما شیرده نبود ولی او اصیل‌ترین و مغرورترین گاو منطقه به‌حساب می‌آمد.

پدرم با او ۲۰۰ اصله نخل و لیمو و حدود سه هکتار زمین کشاورزی را خرم و زنده نگه داشته بود. همه باغداران و کشاورزان از ورزای ما در محافل و مجالسشون تعریف می‌کردند. ورزای ما هم زیبا بود و هم قدرت فوق‌العاده‌ای داشت!

در آن سال‌ها ما دو چاه‌آب داشتیم که شامل: چرخ، میلک، روسه، دولچه، گارو و سرحوده می‌شد و ورزا به نوبت از این دو چاه‌آب، آب می‌کشید.

و هنگامی که آب این دو چاه‌آب کم می‌شد، گاروکش، یعنی کسی که گاو را در گارو به حرکت درمی‌آورد، جی چوبی را روی کُخ او جدا می‌کرد و همه ابزار آبکشی را از او باز و در سایه‌ی درخت سمرویی می‌بست و برایش کاه و علوفه می‌ریخت و گاهی هم جو به سبد غذایی‌اش اضافه می‌کرد.

ورزای ما با غریبه‌ها و آدم‌های ترسو انس و الفتی نداشت، و نقش من هم توی این داستان بر اساس همین ترس بود که داستان ورزا را نوشتم!

یک‌بار توی یه زمستون سرد، در نبود برادرم، او را از باغ به خونه بردم و وقتی خواستم افسارش را به چوب آخوره ببندم، در کنج دیوار مرا گیر آورد و با شاخه‌ی پرپیچش، هنگام غروب به جان من افتاد.

نمی‌دانم قصدش آزار من بود یا از کسی دیگه کینه داشت و می‌خواست دق و دلش را توی دل من دربیاره!

وقتی مادرم صدای فریاد مرا شنید، جهت نجاتم از پله‌ی سوم پرید روی پله‌ی اول و نقش زمین شد.

آن‌قدر دلم برای مادرم سوخت که با لگد به گردن گاو زدم و راهی پیدا کردم و از دستش رها شدم و خودم را بالای سر مادرم رساندم.

وقتی دیدم دستش خراشیده و کمی پوست دستش کنده شده و خون آمده، فوری رفتم کمی بِلتش (خاکستر) آوردم و روی زخم گذاشتم.

مادرم گفت: برو بهش کاه و بلغور بده ولی چوبی دست بگیر تا بترسه و طرفت نیاد.

با این‌که دلم برای مادرم می‌سوخت، ولی از ورزا هم کینه‌ای به دل نداشتم. مقداری علوفه و بلغور برای وعده‌ی شامش توی آخوره گذاشتم. چون نون‌آور خونه‌ی ما بود و ما باید او را محترم می‌شماردیم.

ورزای ما وقتی آزاد می‌شد، گویی تمام دنیا مال او بود! رها شدن او یعنی ولو شدن و گشت‌وگذار به ولات‌های دیگه! او خیلی به ماده‌گاوها اهمیتی نمی‌داد، او فقط به دنبال گاو نری بود که باهاش بجنگه!

اما عادت دیگه‌ی او این بود که وقتی شاخش میل کنا (می‌خارید)، می‌رفت شاخش را می‌زد زیر تیربند بَاغ روستاهای دیگه؛ مثلاً می‌رفت رستمی و حتی ولات کری.

او غریزه‌ی عجیبی داشت و دقیقاً می‌فهمید در کدام ولایتی گاو نری هست که باهاش شاخ‌به‌شاخ بشه!

ورزای مغرور ما، هنگامی احساس پیری به او دست داد که برادرم موتور پمپی خرید که با یه هندل روشن می‌شد و کلی آب را از دل زمین بالا می‌آورد و در سرحوده جاری می‌شد و به کَر می‌رفت. شاید ورزا فکر می‌کرد که دیگه برای صاحبش ارزشی نداره! هرچند که آخورش پر از کاه و جو بود، ولی او عادت کرده بود بعد از خستگی، غذا و آب میل نماید. او با چشم خود می‌دید که چرخ چاه و میلک در سکون و عدم حرکت، محل لانه‌سازی موریانه‌ها شده و گارو نیز محل تخم‌گذاری موش‌ها و خزنده‌ها!

مدتی بعد، پدرم دنیا را، باغ را، و همه‌ی آرزوها را وداع گفت و آن‌جا بود که ورزا نیز دیگر حوصله نداشت شاخی به زیر خاک‌های تیربندی فرو ببرد، نه دیگر توانایی مبارزه با گاوهای نر ولات‌ها را داشت و نه به شادی گنجشک‌ها در پس‌مانده‌ی کاه و علف در زنبیلی که کنارش مانده بود توجه داشت.

یک روز، من از بندر به روستا بازگشتم تا با خانواده‌ام دیدار کنم و هم آذوقه‌ای با خود به شهر ببرم. برادرم که تنها حافظ باغ مانده بود را با چهره‌ای غمگین دیدم!

گفتم: کاکا! چته؟ پریشونی!؟

گفت: ورزا از صبح خوابیده و بی‌حاله! فقط چشمش بازه و گاهی هم پلک می‌زنه، ولی از سر جاش پا نمیشه!

و من، بدون استراحت، به اتفاق او رهسپار باغ شدیم.

این باغ حدود ۷۰۰ متر با منزلمان فاصله داشت.

غروب بود و گنجشکان، جیک‌جیک‌کنان دنبال شاخه‌هایی مطمئن جهت ماندگاری در شب می‌گشتند. ما مستقیم رفتیم کنار نخلی که گاو با آن بسته شده بود.

دیدیم چشمان ورزا باز است، اما پلکی نمی‌زند!

بله... ورزای ما این جهان را وداع گفته بود! اما ما باور نمی‌کردیم که ورزای مغرور ما مرده باشد. و برای این‌که باور کنیم، دست به شاخش زدم؛ عضوی که هیچ‌گاه کسی جرأت نمی‌کرد به آن دست بزند! دیدم حرکتی نکرد.

ناگاه دوتایی گریه سر دادیم، به‌خصوص برادرم که سال‌ها با او از چاه آب می‌کشید.

در آن غروب غمناک، ما دو نوجوان غم‌زده به خانه بازگشتیم.

اعضای خانه از گریه‌ی ما فهمیدند که ورزا مرده است! همه‌ی خانواده افسرده شدند، حتی مادرم که زن بردباری بود و سختی‌ها و مرگ‌های ناگواری دیده و تحمل کرده بود.

آن‌گاه، چند نفر از جوانان ده رفتند و با طنابی، ورزا را تراندند (کشیدند) و به طرف چاه متروکه‌ای، دور از آبادی بردند و جسد او را در چاه انداختند.

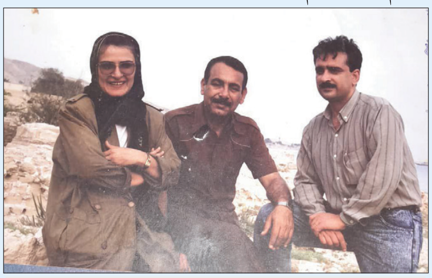
این چاه تا نیمه پر از خاک و کلوخ بود و آب نداشت، و از بالا، جسد او قابل دیدن بود.

دلتنگی‌های ما فقر نبود! دلتنگی‌های ما دیدن چشمان روشن، اما بی‌تحرکِ ورزایمان بود! دلتنگی ما فراموشی نبود! دلتنگی ما، چاهی متروکه بود که تا چندین سال اسکلت ورزای قشنگ ما در آن پیدا بود و با دیدن آن، خاطرات تلخ و شیرین ما زنده می‌شد.

سفر به اخند عسلویه

احمد خالق پناه

در بهار سال ۱۳۶۹، ناهار منزل سیروس بوستانی مهمان بودیم. منیژه خانم بنه‌گزی با دست پخت مثال زدنی‌اش در مهمان نوازی سنگ تمام گذاشت. سیروس رئیس شعبه بانک صادرات اخند بود و منیرو که با ضیاء جمالی از شیراز اومده بودند دو پاش کرده بود تو یه کفش که الّا و بالله بریم اخند. ما هم که کله مون فیکه می داد برای یه سفر نوروزی با منیرو. احمد فریدمند شاعر خوش سفر و دوست داشتنی شهرمون هم بود. پای سفره به بچه‌ها گفتم به نظرتون میشه تو این سفر ایرج نداشته باشیم؟ همه گفتند اگر بیا که عالی میشه. سیروس بی معطلی بلند شد و رفت سراغ تلفن و تا به ایرج زنگ بزنه و بگه داریم با منیرو روانی پور و فلانی و فلانی برای سفری یکی دو روزه می‌خوایم بریم اخند و همه هم مایلیم تا این سفر را با حضور تو دلچسب‌تر کنیم. ایرج هم ظرف حدود ۲ ساعت با یه دستگاه تویوتا وانتی خودش را به ما رساند که همگی با اشتیاق زایدالوصفی در منزل سیروس بوستانی منتظرش بودیم، که به محض ورود و در حین سلام علیک با منیرو – که اولین دیدارشان بود – با لهجه شیرین گناوه‌ای گفت: « دلم ایخه از حالا ایرجو صدام کنی و منم سیت بگم منیرو !»



توقف در شهر سیراف– در مسیر سفر به اخند
ضیاء جمالی، ایرج شمسی زاده و منیرو روانی پور

خلاصه همگی ریختیم پشت وانت ایرج و راه افتادیم. تمام مسیر با شپ و شعر و شور طی کردیم و رقص مینا و آذر دختربچه های زیبا و شیرین سیروس.

منیرو شعرهای فروغ را به زیبایی و آهنگ صدای خودِ فروغ براموں میخوند. شعرهای احمد فریدمند هم گاهی میخوند و به فریدمند می گفت: « تو خوب شعر نمیخونی، بده تا مو شعرات بخونم.» خداییش درست هم می گفت. فریدمند شاعر خوبی بود، اما به شرطی که خودش شعراش نخونه!

خانه‌ای که بالای ساختمان بانک بنا شده بود، منزل رئیس شعبه بود و ما دو شب آن جا لنگر انداختیم و به قصه های منیرو گوش دادیم و شعرهای ایرج:

دو چشم سبز بهارش ز گریه گشته زلال
چو بر که ای که شود از شکوفه مالامال
به سردیِ گل برف است پیش هُرم لبش
لبی که بَر لب خورشید می زند تبخال
تطاولی بنما قتل من مباح مباح
تبسمی بگشا خون من هلال هلال

تا می‌رسید به بیت پایانی که می‌گه:
بهانه است غزل، با تو گفتنم هوس است
چو هم‌سخن تو نباشی مرا، زبانم لال



صاحب امتیاز: نسیم فقیه
مدیر مسئول و سردبیر:
دکتر یونس قیصی‌زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب - تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساب: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
این هفته‌نامه با هزینه شخصی و بدون استفاده از یارانه‌های مطبوعات و آگهی دولتی منتشر می‌شود
www.nasimjonoub.com

«اطلاعیه مهم کانون وکلای بوشهر:

وکلای دادگستری در سنگر دفاع از حقوق مردم بوشهر

« اطلاعیه مهم کانون وکلای بوشهر جهت حمایت از حقوق مردم در برابر قصور ادارات، شرکت‌ها و مراجع مامور به خدمات عمومی»

به آگاهی همشهریان گرامی می‌رساند: واحد مشاوره معاضدتی کانون وکلای دادگستری استان بوشهر آمادگی دارد، در صورت وصول هرگونه گزارش مردمی مبنی بر قصور یا کوتاهی نهادها، ادارات و شرکت‌های مامور به خدمات عمومی که موجب ورود خسارت به شهروندان شده باشد، اقدامات زیر را به صورت رایگان و به نفع مردم انجام دهد:

•ارائه مشاوره حقوقی تخصصی
•تأمین دلیل کارشناسی و جمع آوری مستندات
•تنظیم دادخواست جبران خسارت علیه مرجع مقصر

نهادها، ادارات و شرکت‌های مشمول این طرح عبارتند از:

•شرکت توزیع نیروی برق بابت نوسانات و قطع برق
•شرکت گاز استان بوشهر بابت قصور در وظایف گاز رسانی، عدم نظارت و قطع آن
•شرکت آب و فاضلاب بابت آب آلوده، قطع آب
•شرکت مخابرات و اپراتورهای تلفن همراه بابت نقص در وظایف
•شهرداری‌ها و مراجع مرتبط با آن، بابت تمام خدمات شهری، معابر، پارک ها، روشنایی، مجوزهای خلاف ضوابط و عدم نظارت
•سازمان حمل‌ونقل عمومی (اتوبوسرانی)، بابت عدم تدارک ایستگاه‌های متناسب، تاخیر در سرویس‌دهی، عدم تکمیل ناوگان و بکارگیری ناوگان فرسوده و غیراستاندارد جهت همشهریان
•شرکت‌های هواپیمایی و اداره کل فرودگاه‌ها بابت تاخیر و لغو پروازها و خسارات مادی ومعنوی مسافر
•سازمان آتش‌نشانی بابت عدم حضور به موقع، عدم استفاده از تجهیزات متناسب یا نیروهای آموزش دیده
•سازمان اورژانس به دلیل تاخیر ونقص وسایل و قصور در انجام وظایف
•پلیس راهنمایی و رانندگی به دلیل عدم نظارت، ثبت گزارش‌های غیر موجه
• اداره کل راهداری، بابت عدم نصب علایم هشداردهنده و عدم نظارت در ایمنی راه‌ها
•شرکت پست جمهوری اسلامی ایران بابت مفقودی و نرسانیدن محموله و یا باز کردن محمولات قبل از تحویل به گیرنده
•سازمان ملی هواشناسی بابت اعلام‌های غیرمتناسب با وضعیت‌های واقعی که موجب خسارت خصوصا به دریانوردان گردد.
•شبکه بهداشت و درمان بابت عدم نظارت بر توزیع داروهای اساسی، عدم رسیدگی به تهدیدات علیه بهداشت عمومی

زمان و محل مراجعه حضوری: شهروندان محترم می‌توانند در روزهای شنبه تا سه شنبه هر هفته،طی ساعات اداری درخواست خود را به واحد معاضدت مشاوره‌ای کانون وکلای دادگستری استان بوشهر تقدیم نمایند.

روابط عمومی کانون وکلای دادگستری استان بوشهر

درخشش سپاهان عالیشهر در تورنمنت چهارجانبه کیش

مهدی صالحی‌زاده: در یک تورنمنت چهارجانبه در جزیره کیش، سه تیم از این جزیره به همراه تیم سپاهان عالیشهر از بوشهر به رقابت پرداختند و بازی‌های جذاب و دیدنی را به نمایش گذاشتند. این رقابت‌ها با حضور تیم‌های سپاهان کیش، پرسپولیس کیش، استقلال کیش و سپاهان عالیشهر، برگزار شد.

حضور بازیکنان دو رگه از کشورهای فرانسه، ایتالیا، آلمان، هلند و آفریقا در سه تیم کیش، هیجان بیشتری به رقابت‌ها بخشیده بود. در این میان، امیرعباس محمودنیا از سپاهان عالیشهر با به ثمر رساندن ۱۴ گل، عنوان آقای گلی مسابقات را به خود اختصاص داد. هدایت تیم سپاهان عالیشهر را نیز احمدحسن ابراهیمی، بازیکن سابق تیم شاهین بوشهر، بر عهده داشت.



هوش مصنوعی و راز آگاهی

دکتر مریم فرخ نیا



این روزها ردپای هوش مصنوعی را همه جا می بینیم. از تصاویر خیره کننده ای که خلق می کند تا تشخیص بیماری‌ها و ساخت داروهای جدیدی که به بازار دارو روانه می‌شوند. واقعیت این است که همه این پیشرفت‌ها آن‌قدر سریع بوده که گاهی به داستان‌های علمی تخیلی هالیودی آخرالزمانی شبیه می شوند. بسیاری از فیلم‌ها مثل "ماتریکس" یا "ترمیناتور" از مدت‌ها قبل پیش‌بینی کرده بودند که روزی ماشین‌ها از انسان‌ها پیشی می‌گیرند. اما حقیقت این است که آیا این ماشین‌های مدرن با تکنولوژی هوش مصنوعی واقعاً می‌توانند مثل ما آگاه باشند؟

دانشمندان در مورد این موضوع دو دیدگاه اصلی دارند. عده‌ای معتقدند اگر یک سیستم به اندازه کافی پیچیده باشد چه از جنس کامپیوتری با تکیه برمحاسبات صفر ویکی پیچیده و چه از جنس مغز انسان وابسته به پاسخ های شیمیایی- می‌تواند آگاهی را تجربه کند. اما تحقیقات جدید نشان می‌دهد آگاهی انسان فقط محصول مغز نیست، بلکه نتیجه تعامل پیچیده بین مغز، بدن و حتی سیستم ایمنی است. یعنی مغز بدون بدن شاید مثل یک کامپیوتر بسیار پیشرفته باشد، اما آیا می‌تواند واقعاً "احساس" کند؟

از طرفی دیگر در افسانه‌های قدیمی هم به موضوعی عجیب اشاره شده است. مثلاً در اسطوره‌های سومری، موجوداتی به نام آنوناکی انسان را به عنوان موجودی خدمتکار آفریدند. این داستان‌ها ما را به فکر وا می‌دارند: شاید ما خودمان هم نوعی ماشین‌های زیستی پیشرفته باشیم که در حال ساختن نسل بعدی ماشین‌ها هستیم!

شاید به همین دلیل است که امروزه دانشمندان روی ترکیب زیست‌شناسی و فناوری کار می‌کنند به امید آن‌که راه حل نهایی ساخت ماشین‌هایی باشد که هم پردازشگرهای قوی داشته باشند و هم دارای سیستم‌های زیستی شبیه به بدن انسان. اما حتی در این صورت یک سوال فلسفی بزرگ باقی می‌ماند: اگر ماشینی دقیقاً مثل انسان رفتار کند، آیا واقعاً احساس دارد یا فقط طوری برنامه‌ریزی شده که این‌طور به نظر برسد؟

به نظر می‌رسد چه هوش مصنوعی روزی آگاه شود چه نشود، انسان‌ها در حال باز کردن دریچه‌ای جدید به رازهای هستی هستند. شاید روزی بفهمیم که آگاهی نه فقط یک پدیده علمی، بلکه عمیق‌ترین معمای وجود ماست. تا آن روز، این سوالات هم‌چنان ذهن ما را درگیر خود خواهد کرد.